هو الله تعالی شأنه

دوره تمدن

تألیف میرزا محمد جواد هوشمند

بمباشرت
جناب مستطاب فخامت نصاب
عمدة الاعیان و نتیجة الاطیاب
عمومی معظم
آقا میرزا علی اکبر بوشهری
دام مجده العالی
در شیراز مطبع محمدی
ماه ذی قعدة الحرام
۱۳۴۶
بزیور طبع آراسته گردید

پاکنویس شد
باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۳۴۱۶۷
رده‌بندی دیویی:	۱۳۴۶ د ۸۲۶ ه ۲۹۷/۴۸ مرجع ☐
سرشناسه:	هوشمند، محمدجواد، ۱۲۷۸-۱۳۳۶.
عنوان قراردادی:	
عنوان:	دوره تمدن
شرح پدیدآور:	
کاتب:	میرزا علیخان معارف. تاریخ کتابت:
محل نشر:	شیراز ناشر: مطبع محمدی تاریخ نشر: ۱۳۴۶ ق
صفحه شمار:	۱۱۹ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان:	فارسی ابعاد: ۱۳×۱۹/۵ نوع خط: نستعلیق
روش تهیه:	وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐
واقف:	نامعلوم تاریخ ثبت:
یادداشتها:	
موضوع(ها):	۱. اسلام - تجدید حیات فکری.
شناسه(های) افزوده:	الف. معارف، علی، کاتب. ب. عنوان.
فهرستنگار:	شیبانی تاریخ فهرستنگاری: تیر ۸۸

هو الله تعالی شأنه

دوره تمدن

تألیف میرزا محمد جواد هوشمند

بمباشرت

جناب مستطاب فخامت نصاب

عمدة الاعیان و نتیجة الاطایب

عموی معظم

آقا میرزا علی اکبر بوشهری

دام مجده العالی

در شیراز مطبع محمدی

ماه ذی قعدة الحرام

۱۳۴۶

بزیور

طبع آراسته گردید

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: دوره تمدن

مؤلف: محمد جواد هوشمند

موضوع: اسلام. تجدید حیات فکری زبان: فارسی

سال چاپ: ۱۳۴۶ ق محل چاپ: شیراز

کاتب: میرزا علیخان معارف

طول: ۹/۴ عرض: ۱۳ شماره صفحه ها: ۱۲۰

شماره عمومی: ۳۳۱۶۷ کتابخانه / بخش

وقفی / خریداری تاریخ

مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐

ملاحظات

دیباچه

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداوند بخشاینده مهربان

شکر و سپاس بی حد و قیاس خداوندی را سزا است
که خالق جن و ناس و آفریننده همه جهانیان و فرستنده
پیغمبران مرسل و غیر مرسل است لاسیما نعم ما قال
احمد و محمود ابو القاسم محمد کاسمان خویش را بر درگه او حلقه دریافته
پس از درود نامحدود بر روان انبیاء کرام و مرسلین
عظام و جانشینان ایشان که خلفاء والامقام اند علیهم
التحیة والاکرام بالخصوص درودی بی پایان و تحیت
فراوان بلیق لاول الموجودات التکوینیة والعوالم
الحقیقیة لقد بلغ الی کمال القرب فکان قاب قوسین
او ادنی و علی آله المکملین لنوع البشر فی التریاق الاکبر
العقل والعلم هما رضیعان توامان من ثدی
امهات العوالم الحقیقیة والحقایق الایمانیة -

سپس بعرض برادران مرز و بوم خود رساند
احوج الناس محمد جواد پور شعبانعلی مدعو به
هوشمند کازرونی مسقط الراس و بوشهری الوطن
نظر به تدین و تمدن در افکار رخنه پیدا و یک اشعه
از عوالم لاهوت بر خاطر و افکارم هویدا شد قریحه را
جریحه دار نکرده در صدد بر آمد کتابی مسمی به
دوره تمدن مشتمل بر پنج باب - باب اول در
دیانت - باب دوم در فوائد علم - باب سوم در
فلسفه - باب چهارم در اخلاق و اندرزهای سودمند
باب پنجم در مدنیت به تحریر در آرد و بنام نامی
یگانه نابغه دهر و نادر ثانی در اس الرئیس یکتا
یعنی اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت اقدس
معدلت پناه **رضا شاه پهلوی** خلد الله ملکه و
سلطانه شروع بدین مقصود مقدس می نمایم
امید است که مطبوع عاشقان معارف بوده و بنده را بدعای
خیر یاد کنند و منه التوفیق و علیه التکلان

بسم الله الرحمن الرحیم

باب اول در دیانت

شکر و سپاس معبودی را که آفریننده جمیع مخلوقات
و روزی دهنده جمیع موجودات
کرمش بی پایان و نعمتش بی زوال. آن قادریکه
قدرتش قبل از وجود قدرت و قوت بوده. آن
عالمیکه علمش قبل از ایجاد علم. آن پادشاهیکه در
مملکتش نقصان و خلل و ظلم و فنا راه ندارد. عادلی
که صیت عدلش در تمام عالم علوی و سفلی است
انتقام گیرنده حق مظلوم از ظالم و ترجیح دهنده مطیع
بر عاصی.
نه محتاج اطاعت مطیعان و نه منافی در مملکتش از
معصیت عاصیان.
فلک دوار و روزگار غدار ناسازگار و چرخ
دنیگون بوقلمونی در اطاعت و اوامرش برای
امتحان مطیعان و تنبیه ظالمان و عاصیان حاضراند

و همه قلاده عبودیت در گردن نموده اند.
تمام صفات حمیده و خصلت پسندیده مختص ذات
واجب الوجود اوست.

قادر و عالم و حی است و مرید و مدرک ... هم قدیم و ابدی و متکلم صادق
نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل ... بی شریک است و معانی و غنی و خالق

برای اثبات عدل و اجرای حکمش انبیا و اولیا را
فرستاده تا مردم را از ظلمت جهل بیرون آورند
حلال و حرام را تعلیم دهند و قانون معاد و معاش
و عدالت و مساوات را برای اصلاح جمعیت
بشری برقرار دهند و داد مظلوم را از ظالم بگیرند.
و ترجیح و فخر و کرامت و فضیلت داد سرور
کائنات و مفخر موجودات و سید انبیا و سند اصفیا
و صفوت عالمیان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
بر جمیع انبیا و اولیا و عالمیان و ما را مفتخر و گرامی داشت
با امت آن بزرگوار و شیعیان به خلیفه بلافصل او وصی
مطلق و قطب دایره امکان علی ابن ابو طالب

و فرزندانش

دفرزندانش که هریک بعد از دیگری خلیفه و جانشین
آن سرور بودند.
اطاعت و مودت و اقتدار بآنها واجب و لازم است
و مخالفت با آنها موجب عقوبات دنیا و اخرت است
در تاریخ عالم نشان میدهد هر قوم هر طایفه هر مملکتی
که اسباب ترقی و تعالی برای آنها نشد و جوهر
گوهر انسانیت خودشان را ضایع و مختل نمودند و
مصدر هیچ گونه افعال خیریه و اخلاق حمیده نشدند
و در قعر ذلت و پریشانی و گمراهی افتادند بواسطه
نداشتن تدین بود. پس دینداری اول وظیفه
و اولین سعادت و عزت بهر فردی از افراد
بشر است.

تدین - بزرگترین نعمتهای حضرت احدیت است
که بندگانش بآن موفق شده و بوسیله آن اسباب
ترقی و تمدن نوع بشر و اساس حیات فردی و اجتماعی
را بدست میآورند.

تدین - اجرای احکام و وضع قوانین موضوعه
در مملکت است.

تدین - تدین گوهری است گرانبها که خداوندان آن نباید
آن را بقیمت کم بفروشند

تدین - جوهر قوت و شجاعت و نژاد پاک نهاد
متضمن قانون حکمت و معرفت است.

تدین - ناموس اکبر و باعث سعادت و افتخار جاودانیست

تدین - امتحان قوه و استعداد عقل و سیاست را میدهد
و ریشه غم و الم را از قلب پراکنده کند.

تدین - نوری است که ظلمت و شیطان و افعال
و اشیاء خبیثه و نجسه در نزد آن قربی ندارد.

تدین - حلال را حلال و حرام را حرام و باصدای
بلند و فریاد تند و ندای رسا بگوش متدینان
میگوید مال و دولتی که بقدرت شمشیر علم و تجارت
از دست درماندگان بی سامان گرفته اید قدری
باسم زکوة به مستحقین آن بدهید.

تمدین - بار حرامزادگی را از دوشها برمیدارد

تمدین - همان قانون معدل هر ملت است که برای
تسهیل زندگانی بشر در ممالک دنیا وضع میشود.

تمدین - حفظ و صیانت ظلم و تعدی را می نماید و جلو
اخلاق زشت باطنی را میگیرد.

تمدین - خیلی از قوای انسانیت را که در کمون طبیعت
انسان خفی و نهان است بواسطه قانون عدل،
دین حق ظاهر میکند.

تعریف و توصیف دیانت بیش از اینها است که در
کتب نوشته یا منقول شود.

ادیان در ترقی و تمدن ملتها بیش از آنچه تصور میشود
نفوذ و دخالت داشته است و میتوان گفت که منشأ
ترقی و تمدن در عالم ادیان بوده است.

اینکه در بعضی از صفحات تاریخ دیده میشود که ادیان
مانع ترقی و آزادی فکر و قوای دماغی ملتها شده

و مایه بسی خونریزیها و خرابیها و وحشیگریها
گردیده است حکمت و علت دیگر دارد باید در نظر
گرفت که هر دین در هر زمان که ظهور کرده قطعاً
احوال و عادات و اوضاع زمان خود را تغییر داده
و اصلاح کرده یعنی قومی را چندین قدم بطرف
مدنیت و انسانیت جلوتر برده است هیچ دینی
پیدا نمی شود که با ظهور خود اوضاع و اخلاق عهد
خود را بدتر و فاسدتر کرده و گرنه اصلاً نمی توانست
انتشار بیابد و جاگیر شود.

چون از یکطرف اغلب صاحبان ادیان نتوانسته اند
درجات تکامل و نشو و ارتقاء آتیه اقوام را قبلاً
پیش بینی کنند لذا اغلب احکام و قوانین ادیان
آنان در طی دهور و اعصار از جنبه فایده رساندن
و اداره کردن زمام امم عاری گشته و بنیان آنها
متزلزل و محتاج به اصلاح و تجدید گردیده،

و چون از طرف دیگر هیچ کدام از ادیان در حال صفوت و سادگی اصلی خود چنانکه شارع آن وضع کرده بود نمانده است و بیش از اندازه پیرایه ها بدانها بسته و آنرا وسیله قهر و غلبه و سلطنت و سیاست و ریاست ساخته و نگذاشته اند احکام آن بر وفق مقتضیات زمان و احتیاجات اجتماعی ملل تجدّد و اصلاح پذیرد و از این جهت بجای تأمین و تسریع ترقی و مدنیت موجب مظالم و شقاوت و انحطاط گشته است و الّا دین بآن معنی که همیشه مایحتاج انسان و مربی نوع بشر بوده و خواهد بود

دین و ایمان قوت روح و قلب ماست
جلوه هائی از جمال کبریست
نور ایمان گر نتابد بر دلت
کی توانی برد ره بر منزلت

عالم ذر

عالم ذر عبارت از دو عالم است یکی عالم امر که کان الله و لم یکن معه شیئ - اراده و مشیت او قرار گرفت که معدوم را موجود و نابود را بود گرداند -

حکمت

دریای وجود موج زن شد — موجی بفکند سوی صحرا
آن موج فرو شد و برآمد — در کسوت و صورتی دلارا
بر رسته بنفشه معانی — چون خط خوش نگار رعنا
بشکفته شقایق حقایق — بنمود هزار سرو بالا
این جمله چه بود عین آن موج — وان موج چه بود عین دریا.

و جواهر معانی مجرّده که در خزاین عدم تعبیه نموده خواست ظاهر سازد و علم و قدرت خود را بنماید - جانی را از کتم عدم بعرصه وجود و ظهور آورده این ایجاد را این عظمت را

واحد بل کلمح بالبصر و عالم امر عالمی است که
بحث و گفتگو در او راهی نیست زیرا که عالمی است
خالی از کیفیت و کمیت و عاری از رنگ و جهت
و تمام موجودات در این ظهور و بروز که تکوین
آنهاست بیک صراطند از برای قبول امر قادر
متعال تسلیم اند و چنین نیست که اراده خواستی
برای بعضی دون بعضی باشد بلکه در بی تکلیفی
و بی اختیاری در عالم تکوین مساویند و عالم
الست عبارت از همین عالم خلق است که پیوسته
معانی مجرده از عالم غیب قدم بعرصه شهود میگذارند
در کسوت اجسام صورت خارجی پیدا می کند
الا له الخلق و الامر فتبارک الله احسن الخالقین
در این عالم خلقت قادر مطلق بکمال قدرت از
امتزاج و ازدواج آبای علوی و امهات سفلی
هر زمان عالمی پدید و صورت و خلقی جدید

پیدا می نماید و از تغییر و تبدیل عناصر اربعه
بیکدیگر جسم را در مقام تکلیف میاورد زیرا که
در هر مرتبه بمرتبه دیگر قوه باو می افزاید چنین
که جسم جمادی و نباتی تا در مرتبه خود هستند
هزار گونه بلا و مصیبت بر آنها وارد بیاید قادر بر دفع
آن نیستند و از احساس لذت و الم و ادراک و
شادی و غم بی خبر و از امتحان خیر و شر ایمن
اند، همچنین این جسم عنصری وقتی که بصورت و مرتبه
انسانی رسید و صاحب نفس ناطقه گردید علاوه
بر حواس ظاهره حواس باطنه نیز باو دادند تا
مدرک کلیات گردید و بواسطه زیادتی قوت و
قدرت تکلیف انسان از حیوان زیادتر شد
در این عالم مصوران غیبی بدستیاری دلالان
بازار امکان صورت هر فعلی از ظلم و احسان
بفرزندان انسان جلوه میدهند که بدون اجبار.

هر کس هر فعلی را خواست اختیار نماید ـ
انانکه بمقام محبت و ایمان رسیدند تخت دل را
از لوث عصیان و نافرمانی شسته و از سر تسلیم
و رضا قدم بوادی جبر گذاشت و اگر بعذاب و
بلا گرفتار شود بی حکمت نیست بلکه اسباب
نجات اوست ـ انبیاء و اولیاء در مقام فنافی الله
اند و از خواست و اراده خود خالی شده اند و
بر اراده و خواست او حرکت می نمایند و رضای
حق را بر هوای خود مقدم داشته و بمقام قرب
نزدیک شده اند و محل ظهور صفت لطف و جمال
گردیدند.

اگر چه لطیفه مدرکه انسانی بالطبع مایل به ذات
اقدس الهی است و مزاج صحیح او اقتضای توجه
بخلاق و تخلق باخلاق او می کند ولی بواسطه تعلق
او ببدن و سیر در عالم محسوسات حجابات بسیار
در او پیدا شده و بحکم من اتخذ الهه هواه هر نابودی را

معبود خود قرار داده و حق تعالی را بالکلیه
فراموش نموده و حقتعالی اسم ایشان را از یاد
عنایت فراموش فرموده نسوا الله فنسیهم چون
این حجاب نسیان و غفلت پدید آمد سبب بیماریها
فی قلوبهم مرض گردید ازانجائیکه خداوند عالم
به بندگان مهربان تر است از پدر و مادر بمصداق
یا من سبقت رحمته غضبه همچنانکه برای امراض صور
آنها دوا ایجاد نموده و طبیب قرار داده است برای
امراض قلوب آنها نیز انبیاء فرستاده تا بر ضمانی
قلوب مردم را دوا نمایند تا بشربت اذکروا الله
کثیراً مرض نسیان و غفلت از دلهای آنها رفع
نمایند ـ بعضی احکام و فرمایشات آنها را اطاعت
کردند محل ظهور صفت لطف و جمال شدند و
پاره در ضلالت و گمراهی افتادند مظهر صفت قهر
و جلال گردیدند.

انبیاء که طبیبان الهی باشند هر کدام از آنها
برحسب مقتضیات وقت و اجازه محیط خدمات
شایان نسبت بجامعه فرمودند و احکاماتی بر وفق
مقتضیات زمان و احتیاجات اجتماعی برای بشر
آوردند تا امراض باطنی قلوب آنها را دوا کنند
و مصالح خمس را حفظ بنمایند. تا اینکه رسالت و نبوت
بوجود پیغمبر آخر الزمان ختم شد. جاهلان
زبان طعنه گشوده که چگونه پیغمبری است که
بدین ما تقلید و بقبله ما نماز میگذارد خداوند عالم
قبله حبیب خود را تغییر داده و کعبه را قبله او قرار داد
تا زبان طاعنان کوتاه گردد. این وجود مبارک
۱- احکامی که از هر حیث جامع و مانع مضار بود آورد
و خدمات شایان بجامعه بشر فرموده و مردم را
از ظلمت جهل و نادانی با نوار بینش در آورده و روش
تدین و تمدن در عالم بگسترانید.
در حقیقت امروز کلام آن حضرت سرمشق اغلب ملل خارجه است

خاصه ملت عیسوی که سالم ترین ملل و امم است
و بنای شریعتشان بر محبت و طریقه هدایتشان
بر موعظه و نصیحت است و موافق فرموده حضرت
مسیح که در انجیل (لوقا) مذکور است میفرماید:-
شما را که می شنوید میگویم که دشمنان خود را دوست
دارید و نیکی کنید کسانی را که عداوت کنند شما را
تبریک گوئید اشخاصی را که لعنت کنند شما را دعای
خیر نمائید آنانی را که با شما بدرفتاری نمایند و آن
کس که تورا بر رخ زند رخ دیگر را پیش آر و آنکس که
بگیرد قبای تو را از گرفتن پیراهنش منع منما.
بدین قاعده باید امت عیسی مظلوم ترین و فقیر
ترین امم باشند. با وجود این می بینیم که قضیه
بعکس است و تمام همشان بجدال و قتال است.
معلوم است که دانشمندان این ملت که فی الحقیقه
در فن حکمت و علم و تمدن و صنعت هر یک افلاطون
زمان و جالینوس دورانند از حکم و مصالح قانون

شریعت نبوی مطلع گشته اند چنانکه تمام کتب
سماوی وصحایف آسمانی را برهم زده قانون
واحکام هر شریعت را تشریح نموده قواعد وقانونیکه
بحال اهل این زمان از همه قوانین انفع وانسب
باشد نیافته جز دستور العمل امّ الکتاب وشریعت
وقانون نبی امّی خطاب ـ امّت عیسوی دراجرای
بعضی احکامات آن که صلاح ملک وملّت در آن
است. اقدامات بکار میبرند چنانکه جهاد از احکام
دین اسلام است درمیان دولت وملت عیسوی
شایع وجایز است بلکه واجب میدانند. واین
مطلب را حق الیقین نموده اند که رام نمودن مردمان
وحشی این زمان جز توپ وتفنگ علاج دیگر نیست
ـ این افعال تصدیق اقوال وتمجید احوال پیغمبر
آخر الزمان را میکند وعنقریب است که تمام قانون
ملک وملت خودشان را مطابق آیات مبین
اسلام بنمایند زیراکه بعضی از عقلای این طایفه

در دست آوردن طریقه مستقیم که خالی از افراط
وتفریط باشد خودداری نموده دست از جان کشیده
ازمرکب سودای اسب پیاده گشته رخ از عرصه
تعلقات برتافته مثل شاهباز از پی شکار مقصود
بهر طرف پرواز نموده ومانند مهره شطرنج در بزم حقیقی
از بیوت شریعت انبیاء داخل گردیده عاقبت خود
را مات وحیران دیده جز خانه دین احمدی وشریعت
محمدی صلی الله علیه واله که از تمام ادیان اوسع واسهل
وحاوی جمیع احکام ادیان وملل که اعلان آیه
فمن دخله کان امناً دلیل بر مدعا وخبر خیر الامور
اوسطها حل معمای خود دانسته آهسته آهسته قدم
در شریعت مقدسه گذاشته نه تنها حکم جهاد را مجری
داشتند بلکه بسیاری از آداب وسنن ملّت
اسلام را اختیار کردند از قبیل تنظیف نمودن
ـ مواسات ـ درامر نکاح قدری از قاعده خودشان
تجاوز نمودن ـ وحرمت شراب ومسکرات را

که اندکی مفاسد آن را منتقل شده اند.
و از برای متروک داشتن آن چاره جوئی می کنند
همچنین خاصیت طلاق را فهمیده و در دین خود
معمول داشته اند با وجودیکه در دین عیسوی سوای زنا
هیچ چیز علت طلاق نمی شود ولی عجب است از آنانکه
صحت قانون شریعتی را دانسته و حکمت پاره اوامر
و نواهی آن را فهمیده و در حق خود مجری بدارد کمال
بی انصافی است که از اقرار برسالت صاحب آن
شریعت اغماض نماید و از راه غرض و عصبیت از
جاده انصاف انحراف ورزد بلکه باید غرض و تعصب را
از میان برگیرند و علم توحید لا اله الا الله محمد
رسول الله را برافرازند تا تولد تازه که فرموده
حضرت مسیح است بیابند عجب این است که روی
بزرگواری خود شان نمیآورند که این قانون و
قواعد که جهاد کردن و طلاق دادن و نهی از شراب

نمودن احکام کدام ملت است و سیر ادیان
که در واقع حدیث خاتم الانبیاست که جایز نبودن
تقلید در اصول عقاید استدلال از اوست همچنین
سیاحت بلدان که مصداق فرمایش حضرت امیر مؤمنانست
تغرب عن الاوطان فی طلب العلی از سنت
سنیه کدام شریعت است این قواعد و قانون که
در دست آنهاست از شریعت کیست. بجهت
علماء اعلام و مروجین احکام تیغ زبان از نیام
کشیده و در میدان این مباحثات و ایرادات
تاخت و تاز نمایند و بفرمایند شما که از اقرار
برسالت رسول مختار انکار دارید پس چرا در
مقام اضطرار که ناچار میشوید تشبث به احکام و
قوانین شریعت اسلام می نمائید. در عالم ملکوت
حضرت مسیح ندا میکند که وای بر شماها قانون
شریعت حضرت محمد را معمول میدارید و نبوت
او را انکار دارید باید همچنانکه قانون آن را بجا

می آورید نبوت او هم اقرار نمائید - دیگر
فرمایشات حضرت عیسی که در نبوت پیغمبر آخرالزمان
در انجیل میفرماید بسیار است اما دیده بصیرت و
چشم باطن وحق گو میخواهد.

ای ملت عیسوی این حجابات را از خود تان دور کنید
و از قیودات و تعصب و تقلید و غرض خود را مجرد نما
تا عالم ملکوت و چندین عوالم فوق را سیر نمائی.
نیست قانون واحکامی مگر آنکه فرد اکمل واتم
در دین اسلام است قوله تعالی لا رطب ولا یابس
الا فی کتاب مبین- مولوی میفرماید:-

چیست اندر کوزه کاندر جو نیست — چیست اندر خانه کاندر شهر نیست
نام احمد نام جمله انبیاست — چونکه صد آمد نود هم پیش ماست

اطناب کلام و گفتگو از هوس است
در خانه اگر کس است یک حرف بس است

بهترین ادله و برهان که علمای روحانی و فلاسفه

عالم برای ثبوت دین مبین اسلام و مذهب
جعفریه اقامه کرده اند قرآن شریف است که هادی
هدایت و فواید سعادت و جامع تمام علوم و ادیان است
قرآن کتابی است که فرستاده شده موجد ممکنات
برای اصلاح امور افرادی و شخصی بشر نشر نموده است
یعنی احکام محکمه این کتاب مقدس تعمیم دارد برای
حوائج آحاد بشر و امور کلیه که مصالح نوعیه را متضمن
است این شریعت مطهره در تعیین تکالیف عمومی
هیچ مسئله را فرو گذار نکرده است-

برای توجه اذهان- ما اشاره بقسمت های حقوقی و
جزائی و اخلاقی و حفظ الصحه و جهاد و دفاع
مینمائیم و میگوئیم که راجع بقوانین حقوق چنانچه از
کتب فقهیه مجزا و مدون شود تمام احکام حقوقی
با مقتضیات امروزه تناسب و برای عمل حل و عقد
امور جمهه حقوق دنیا را بی نیاز مینماید و راجع بقوانین
جزائیکه اجراء آن موجب حیات ملت است

یا اغماض از شبهات ارباب اغراض و یاوه
سراهائیکه تولید شبهات بی اساس مینماید -
هرگاه قانون جزای اسلام بموقع اجرا گذارده شود
درظرف قلیل مدتی نه قاتل و نه دزد و نه محارب و
مهاجم در مملکت ابداً وجود خارجی بهم نخواهد رسانید
زیراکه اگر قاتل را جزاء قصاص و دزد را مجازات
و محارب را بر حسب درجات باحکام مشموله با او
معامله کروند بدیهی است که دراینصورت در قلیل
مدتی نه قاتل و نه دزد و نه محارب پیدا نخواهد گردید -
چنانچه بخواهیم محاسن و مقتضیات هریک از
آنها را شرح و هم تفصیل می انجامد - لذا بر حسب
کلی چنانچه با تمیز درک دقت کنیم احکام اسلام
از هر حیث جامع و مانع مضار است مثلاً راجع
بقسمت عبادات چنانچه قدری تفکر شود مسلم
خواهد شد که مقدمات و عملیاتیکه برای نماز
معین گردیده علاوه بر تعبدیات اطاعت

وشکر منعم و بندگی خالق به قیام و رکوع و سجود
قواعد حفظ الصحه را مشمول است و از مطالعه
احکام صوم نیز حفظ الصحه برای صحت عمومی از
غسل بعلاوه نظافت و ازاله احداث بطهارت
و وضو وغیره این نکات را هر عاقلی تصدیق مینماید
و همه قسم راجع به تنظیمات امور کلیه مملکتی و
قوانین جنگ (جهاد) و تاکیداتیکه شده است
عظمت ملت و مملکت را حاوی است -
متأسفانه در این قرن که تمام حکماء و فلاسفه این
عصر باتفاق درجات قوانین اسلام از هر حیث
تسلیم کرده اند ما مسلمین امروزه بعنوان اینکه
فلان ملا بد است یا فلان آخوند خرافات میگوید
با آنکه بیچاره خودش عامی است و نمیداند علماء
از روی کدام مدرک میگویند - بنای جسارت
بمذهب گذاشته و تیشه بریشه سعادت خود میزنند
ما از این مرحله هم تا اندازه خود داری نموده

و میگوئیم که آیا ملت دیانت را لازم ندارد
دروغ محض است بلکه بدون دیانت قومیت
و حیات اجتماعی آنها محقق نیاید و از حفظ
مصالح خمس بی بهره و بی نصیب شوند زیرا که
علت تأسیس ملل عقاید قلبیه و دیانت بوده و
محال است اخلاق ملیت بدون دیانت در
یک دسته وجود خارجی بهم رسانیده باشد پس
لازمه ملیت و قومیت و مدنیت دیانت است لا غیر
یعنی متمدن کسی است که متدین باشد و اگر یکدسته در
تدین لاابالی باشند قطعاً متمدن هم نیستند بلکه به اعلی
درجه متوحش خواهند بود و بر حسب اصول طبیعیه
دیانت رسمی هر ملتی عبارت از اکثریت افراد
مملکت است که بهر دینی متدین بودند آن دیانت
مذهب رسمی آن ملت است قانون اساسی
ایران مذهب رسمی ایران را اسلام و طریقه حقه
اثنی عشریه تصریح نموده است بدیهی است

که

که فوق العاده باید افراد ملت شعایر و احترامات
مذهب رسمی را برای جلب حیثیات ملیه خود مراعات
کنند و همین مذهب رسمی هر ملتی هر دیانتی باشد
اگر آن ملت دیانت را محترم شمرند شرافتمند
هستند و الا ابداً در نزد ملل حیه قابل توجه و اعتماد
نخواهند بود — پس افراد احترامات فوق العاده
مذهب رسمی را باید برای ازدیاد سیادت و شرافت
و عظمت خود کاملاً نگاه داشته وظیفه خود بدانند
وجوباً و حتماً از برای دفاع از آن باشند جاناً
و مالاً قدماً و قلماً ظاهراً و باطناً فرداً و جمعاً
تا عزیز شوند — متأسفانه امروز در این دوره یکعده
قلیلی هوچی که هر سازی را زدند با آن ساز هم
آواز گشته و تیرهای جسورانه نسبت بجنبه دیانت
و مذهب رسمی بعناوین مختلفه پرتاب مینمایند و مانع
و رادعی هم ندارند خیانت متولی موقوفات

و تضییع

و تضییع منافع وقفیه را عنوان هوقف قرار داده اند
و با اصل ماده و قانون وقف که متضمن منافع عموم
و خصوص است و منافع آن شامل بی نوایان
مملکت میشود مینمایند -

این دسته جسورانه لجام گسیخته بدنیت که بعنوان
قانون و آزادی با مذهب رسمی مملکت که مایه
شرافت ملت است دارند بازی مینمایند همین پایمال
و دم برید ها آنچه منهیات شرعیه و عقلیه است که
مضار آنها امروزه محسوس گردیده مرتکب میشوند
و تمام صفاتی که ریشه شرافت و ملیت بشر را میسوزاند
مرتکب هستند.

این مرتکبین خود را آزادی خواه مینامند و هر کس
هم مرتکب این صفات باشد هر وزدی که از او
سر بزند میگویند آزادی خواه است و طرفداری
او را مینمایند ولی اگر اشخاصی که اکثریت ملت را
تشکیل داده مرتکب این فجایع عمومی نشوند آن

نسبت را

نسبت را با نها میدهند. این پاره اوهام و
خرافات و رسوم عادات است که داخل در مذهب
شده که بازار فالگیران و جن داران و رمالان و
تسخیر کنندگان اجنه و مارگیرها از پرتو این
عقاید و اوهام هنوز رواج و رونق دارد.

این خرافات است که مملکت رو بویرانگی گذاشته
زمام و مهام امور را طعمه چند نفر هوچی که جز
برای استفاده شخصی خود شان چیز دیگر ندارد افتاده
و ملت را عوام و خر فهم نموده اند.

همین خرافاتی است که منشاء و مبداء تمام بدبختیهای
ملت ایران شده که دست از کار و شغل خودشان
کشیده وقت ذی قیمتشان را ضایع و عقب اینگونه
چیزها میروند که عاقبت آن جز حسرت و ندامت
چیز دیگری مترتب نخواهد بود.

متدین کسی است که دیانت خود را از روی حقیقت

وعقل سلیم نگاهداری نماید یعنی باید آنچه خدا و اولیا میفرمایند عمل نمایند
اول شرایط خداپرستی و دین داری نوع پرستی
و مساعدت نمودن با خلق خدا میباشد شرایط
دین داری کسب تهذیب اخلاق و علم است.
شرایط دین داری همت و شجاعت و سخاوت
وکرامت است. شرایط دین داری حفظ شرف
و ناموس قومیت و ملیت است.

خدا با دزد. با ظالم. با خائن و مفتخوار. با کسانیکه
قلوب بندگانش را جریحه دار کرده با اشخاصی
که از مظلومان خانه ها و اموال ها غارت
و جانها تلف و ناموس ها بر باد رفته هیچوقت
همراه نبوده و او را بنده مطیع خود نمی شناسد
فرمود: ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها.
خدا هیچوقت راضی نمیشود که یکمشت ملت حقوق مذهبی
و ملی خود نشناسند و همیشه در زیر بار فلاکت و
بدبختی گرفتار باشند. خدا ملت جاهل و نادان را

دوست نمیدارد فرمود: هل یستوی الذین یعلمون
والذین لایعلمون. فقط چیزیکه یکمشت مردمان
عوام قائلند همیشه ورد زبانشان همین است
میگویند خدا کریم است اسلام باید همیشه بدبخت باشد
مقدر بود مقدر شد. تقدیر بود. چطور بود چطور شد
همین است که افکار و اذهان مردم ضایع نموده
و دیگر در صدد کاری یا کسب علم و توسعه معارف
و تهذیب اخلاق نیستند چنین معتقدند که اگر خدا
بخواهد لقمه بدون دست گرفتن در دهان ما میرسد
و بدون پا حرکت میکنیم و بدون ثروت تجارت
میکنیم و بدون منزل زندگی میکنیم و بدون پدر و
مادر بدنیا می آییم و همچنین اطفال ما در زاد و عالم
غیر معلم میشوند راست است ولی خدا دنیا را دار اسباب
قرار داده است ما همیشه در قضایای اجتماعی ملت را
مسئول و مقصر و گناهکار دانسته و در اوقات صحبت
و مذاکره در این فیوضات آهی از ته دل کشیده بصورت

طرف مقابل و هم صحبتهای خود میدهیم و میگوئیم
بله آقا همین طور است غیر از این نباید انتظار داشت
ملت مرده و جاهل است حقوق و سعادت خود را نمیداند
که در سایه حیات چنین دین آئین مبین است و این
پیش آمدهائیکه برای ما میشود هرچه میکشیم استحقاق داریم
در حالتیکه این ملت بدبخت جز جهالت و نادانی
گناهی ندارد. گناهش فقط این است که جاهل است
جهالت هم بواسطه همت و فکر رفع میشود اصلاح
این مسئله وقتی عملی میشود که اول از همه بعلل فساد
و مبدء خرابی پی برده شود زیرا تا معلوم نشود
که آب از کجا گل آلود است ممکن نیست تصفیه
گیرد. این است که برای اصلاح مفاسد
اجتماعی هم اول برای تشخیص و علل فساد کوشش
کرده بالاخره با تذکر کلیه علل و مبادی فساد
سنگینی بحث را روی چهار موضوع میآوریم که علة
العلل مفاسد اخلاقی و اجتماعی این مملکت است.

اول اختلاط خون - دوم متحد الشکل نبودن
جامعه از حیث زبان و مذهب و لباس سوم
نقص در تربیت. چهارم اعتیاد اکثر جامعه
بتریاک و بعضی رزایل اعمال - حالا که این
علل معلوم و با ادله و براهین ثابت شد
پس باید همت عالی را منظور داشت که این علل را
رفع نموده تا بزودتر وسیله بقافله تمدن برسیم.
در این عصر حاضر ترقی و سعادت و سیادت
دول متمدنه عالم بواسطه عمل کردن احکام با بهره
اسلام است لکن ما بدبختانه مسلمین بواسطه جهل
و نادانی و تقالید مختلفه ابداً پی بعالم اسلامیت
نبرده فقط و فقط اسم بدون مسمی و لفظ بدون
معنی اکتفا نموده و پی به فلسفه و حقیقت دین
مبین اسلام نبرده ایم.
پس باید ماده و قوه عقلیه خود را مستعد و آماده
برای فهمیدن و عمل کردن احکام اسلام که اس

اساس زندگانی و تکمیل حیات زندگانی بشر است
نموده تا ما مسلمین هم از حقوق بشریه خود استفاده
برده و بسعادت و ترقی ابدی نائل گردیم. والّا
این قسم دین داری مانند حبابی روی آب ماند که
باندک چیزی زائل گردد.

اگر تمام ملل و نحل تعصّبات جاهلانه و تقلیدات
عامیانه را بکناری گذارند و ادراکه و تعقلی در احکام
دین مبین اسلام بنمایند خواهند یافت آنچه را که از
دین خود طالبند و بمقصود نمیرسند دین اسلام به
ایشان عنایت خواهد فرمود چه ما را شبهه نیست که
تمام ارواح و نفوس بر حسب طینت اعلی و فطرت
جبلی که فرمودند (کل مولود یولد علی الفطره
الّا ان ابواه یهوّدانه او ینصّرانه او یمجّسانه)
طالب حقیقت و راغب بادراک باطن هستند
جز آنکه بواسطه تعصّب و تقلید همگی فریفته هواهای
باطل شده اند و راه حقیقت نیافته اند.

نبیّ اکرم میفرماید برانگیخته شدم بر دینی سهل
و با سماحت این دین مبین جهانیان را از
قید و بند اوهام آزاد می نماید. راههای آسان
از برای معاش و معاد بایشان نشان داده شبهه
نیست که شغل خطیر نبوت همچنانکه متکفّل امر معاد است
نیز متکفّل بیان طرق معیشت بنی نوع بشر است
تا آسودگی و فراغ بال زندگانی نمایند.

انبیا مانند پدران اند که از هر جهت تربیت و تعلیم
خلق نمایند و طریق تحصیل حوائج را برای ایشان بیان
نمایند و نصایح پدر هر چند در اول بر خاطر پسر
ناگوار است ولی نتیجه آن بسی شیرین و مطبوع است

تمام ملّیون دین خود را اکثری از شرورات و
قبایح آغشته اند ولی دین اسلام از هر جهت از آن
دور و پیراسته و از قبایح منزّه و مبرّی است. چشم
حقیقت بین باز و خود را با انصاف انباز کن و ببین
آیا عبادات آن در غیر محل است. آیا بیان طریقه

معیشت آن مختل است. آیا اخلاق آن
فاسد است. آیا سیاسیات آن کاسد است.
آیا کدام یک از قواعد اسلامیت منافی عقل است
ما از همه ارباب نحل خواهشمندیم که هر اشکالی
دارند بیان نمایند تا رفع این شبهات بشود.
شخص طبیعی بحکم عقل خود مجبور است که سهولت
و سماحت دین مبین اسلام را تصدیق کند و در تحت
اطاعت و انقیاد او در آید. آیا انسان مدنی
الطبع نیست. آیا هر یک از افراد انسان قادر
برفع احتیاجات شخصیه خود از هر جهت هست
آیا بدون الفت و اتحاد بنی نوع بشر باهم کارها
انجام میگیرد. آیا الفت و اتحاد بدون دخول
در تحت کلمه واحده ممکن است آیا انتظام الفت
بنی نوع بشر بدون مراعات حفظ حقوق و قواعد
سیاسیه امکان دارد. آیا هیچ طبیعی را یار

و مددگاری در هیچ کاری هست.
آیا قاعده و قانون تا عقیده پشت بند او نباشد میشود
نفوذی در نفوس کند. اسلام را حرکتی است ذاتی
و قوتی است طبیعی که به روحانیت و نورانیت خود
جذب نفوس و ارواح نموده مطیع و منقاد خود کند
و چون رجوع بتاریخ اسلام نمائیم همی یابیم اشخاصی
که بمیل و رغبت خود اختیار دین مبین اسلام
نمودند از اندازه خارج است از تتبع غالب
غزوات نبی اکرم معلوم میشود که علت اقدام
نبی اکرم و اصحاب کبار وی باین حروب فقط
برای حفظ خود از شر کفار بودند نه برای اجبار ایشان
بر اسلام چنانچه از واقعه بدر و احزاب و خندق
واضح و روشن می شود.
آثاریکه ازاین وجود مبارک در عالم ظاهر شد از
هیچ نبی و ولی ظاهر نشد در حالتیکه بحسب اسباب
طبیعت هیچ یک از اسباب ظاهریه برای آنجناب

مهیا نبود بلکه موانع ظاهریه لا تعد ولا تحصی
بود او لا ما نظر خود را مقصور میداریم به آثاری که
از آن وجود مبارک در جزیرة العرب ظاهر شد و بعد
متوجه آثاری میشویم که در تمام شرق و غرب عالم
از او منتشر گردید و انسان منصف میداند که این
همه آثار بدون اتصال خاص بحضرت مبدأ المبادی
محال است - اما آثاری که از آن وجود مبارک
در بادیة العرب ظاهر شد این بود که اعراب خونخوار
چنان مشغول قتل و غارت و نهب و قطع طرق
و قطع رحم بودند که آنی نمی آسودند این از حیث
کفر و از حیث توحش همه بت پرست در اندک
زمانی که آن وجود مبارک اصداع بحق فرمود تمام
این گروه مطیع و منقاد آن وجود مبارک شده
همه متفق و متحد شدند آثار کفر از میان برداشته
شد همه یکتا پرست شدند بی ادب و بی تربیت

ترین خلق بودند تربیت دار ترین خلق شدند -
بت پرست بودند بنور جمال هیکل توحید خدا پرست شدند
ذلت ازلی آنها مبدل بعزت ابدی شد - ذلیل
تمام امم بودند عزیز تمام خلق شدند - از علم و ادب
بهره نداشتند صاحب تمام آداب شدند و از آنها
بدیگران رسید - و اما آثاریکه از آن وجود مبارک در
غیر بادیة العرب ظاهر شد این بود که عمده ابادی
جهان در تحت دو ریاست کلی بیش نبود روم و فرس
در اندک زمانی بنفوذ قوت اسلام این هر دو مملکت
مضمحل و نابود شد - تمام گردن کشان عالم مطیع و
منقاد اسلام شدند آنهم بواسطه جماعتی که بسبب
اطاعت او عزیز شدند اندک زمانی نوامیس الهیه
شرق و غرب عالم را فرو گرفت - خداوند حق یگانه را
پرستش کردند بتخانه ها و آتشکده ها و هیکل کفر و
زندقه درهم شکست - انوار اسلامیت متجلی گردید
از آفتاب جمال جهان آرای او چه نوری ابدی

درخشید که تا ابدالاباد بطون ادیان و ملل را نورانی
و تجلی فرمود - نور جمال او که در ارض بطحا ساطع شد
آفاق و انفس تماماً از پرتو جمال او نورانی شد همه
تربیت شده همه بهره خود را بردند همه سعادت خود را
درک کردند که اگر جمال جهان آرای او ظاهر و هویدا
نمی شد فتح باب تدین و تمدن در عالم ممکن نمیگردید
ما مسلمین از تمام ممالک متمدنه با کمال انصاف سؤال
میکنیم - اینهمه تمدن که در تمام عالم منتشر است از قبیل مساوات
مواسات - یگانگی و اخوت اخلاق حفظ حقوق - ترغیب
بر تحصیل علوم نظافت ترحم بر زیردستان انفاق بر فقرا
و صد هزار غیر از این - اینها بجز از پرتو جمال صاحب قرآن
است - اکنون از کمال بی انصافی نیست گروهی که خود را
متمدن دانسته اهل اسلام را رمی به توحش کنند بلکه کلیه
ملت اسلام را ملت وحشی دانند ایا واقعاً حق
مسلمین است که باین نحو سهام طعن و لعن هدف
شوند هنگامیکه مسلمین بجز از اسلام اسمی نداشته باشند

آیا سزاوار است که جماعتی وحشی نژاد اساس تمدن را
از ایشان گرفته و ایشان را وحشی خوانند - افسوس
و حسرت بر حال مسلمین - قرآن ایشان که آسمان
شموس معانی است و اشعات جمال او آفاق و
انفس را نورانی نموده تمام ملل و نحل از پرتو او نورانی
شده و بهره خود را یافته اند ایشان که مخاطبین
بخطابات قرآن اند او را فراموش کرده و از دست
داده و خود را از تمام سعادات محروم نموده اند
واقعاً اگر مسلمین خود بحال خود متنبه شوند و کلام
پیغمبر خود را بیاد بیاورند که فرمود ما دام که شما
بقرآن و اهل بیت من متمسک باشید گمراه و
سرگردان نخواهید شد بهتر طریق از برای ترقی شما
همان توصل بقرآن و اهل بیت من است متمسک
باشید گمراه و سرگردان نخواهید شد بهتر طریق از
برای ترقی ایشان همان توصل بقرآن کریم و
ولایت اهل البیت خواهد بود - انسان بدو

چیز قائم است تدیّن و تمدّن اولاً ما همه میدانیم
که در زمان ظهور آن حضرت چنان اوضاع عالم
مشوش و آشفته بود که همگی در هم ریخته و بهم
آویخته مشغول جنگ و جدال و غارت و قتال
و نهب اموال شده بودند که ابداً اسم آئین
در میان نبود مگر نه این بادیة العرب بود که منشعب
بچندین طایفه و قبیله وحشی میشد و هر یک در
اضمحلال دیگران ساعی و مُجدّ بودند مگر نه بنی الاصفر
و اهالی فرس بودند که بمقاتلات داخله و خارجه
مستغرق گشته لاسیما در مملکت فرس که در اندک زمانی
چندین پادشاه را تبدیل و تغییر دادند و همچنین بود
نواحی یمن و حبشه و غیره ــ و باز میگوئیم که قبل از
ظهور آن حضرت تمام ملیون را زنگ کفر و شرک
فرو گرفته بود نصاری و یهود که بهترین طوایف
ملیون بودند بظلمت شرک صفحه صحیفه اخلاص و
توحید خود را متکدر نموده بودند امّا یهود که معتقد

بتعدد الهیه و تجسم حضرت حق شدند و نصاری
قائل باقانیم ثلث و غیره و سایر ملیون حال
ایشان واضح‌تر از آن است که محتاج بشرح و
بیان باشد ــ پس از ظهور جمال محمدی صلعم
و تجلی نور تابناک او جهان انتظام کلی یافت
تدیّن و تمدّن عالم را فرو گرفت و بنور جمال وی
عالم نورانی شد اگرچه مردم همه از ظاهر دین
آباء و اجداد خود دست بر نداشتند ولی در باطن
رو بسوی نقطه توحید میروند همه کس میداند که
امروز ملیون تماماً درصدد اصلاح مذهب خود
برآمده اند و نفی شرک و تثنیه و تثلیث و پرستش
آفتاب و ستارگان و سایر مخلوقات می نمایند
چنان عقیده مخلوق پرستی بواسطه ما ثبات
نبی اکرم واضح البطلان شده که قائلین باین
عقاید فاسده با وجود اینکه از قدیم الایام

باین عقاید معروف ومشهورند. امروزه گذشته
ازاینکه مخلوق پرستی راازخود دفع بنمایند درصدد
اصلاح وتوجیه کلمات سابقین خود برآمده اند.
پس اینهمه یزدان پرستی وخداشناسی که در
عالم منتشر شده ازاثر فرمایشات انحضرت است
وبواسطه نفوذ روحانی توان گفت که دین او
شرق وغرب عالم را فروگرفته ولی عجب است
ازحال مسلمین که قدر این نعمت عظمی وسعادت
کبری ندانسته جانب اورامراعات نمی نمایند.

امروزه تمدن دول اروپ بواسطه پی
بردن وعمل نمودن به احکام شرع اسلام است.
ازابتدای ظهوردین اسلام اهالی فرنگ در
ذلت وبی علمی روزگار میگذرانیدند همگی ملوک
طوایفی وحشم نشین بودند. قانون سیاسی
نداشتند. مدرسه ومعلم خانه نداشتند. تربیت
وادب نداشتند بلکه درتمام نصاری یک مرد

عالم دانا وفرزانه نبود. توفیل افندی
طرابلسی که یکی ازافاضل نصاری است در
زبدة الصحائف میگوید. ازابتدای ظهوراسلام
تاپانصد سال قبل ازان در بین النصاری یکنفر که
اسم او قابل ذکر باشد پیدا نشد. همین طور
اهل فرنگ بذلت وخواری روزگار گذرانیده
تااینکه نور اسلام درمغرب اقصی درخشیدن گرفت
وکم کم ازپرتو توجهات این دین مبین تمدن و
انسانیت وعلم واخلاق نزد مردم پیدا شد خصوصاً
اروپائیها پس ازیکهزاروسیصد وچهل وشش
سال ازتاریخ اسلام امروزه پی به حقوق وزحمات
پیغمبر اکرم برده اند که این بزرگوار فرش تمدن
وانسانیت را درتمام عالم منبسط نمود وچه حدها بست
برجسته بعالم فرمود که تاابدالاباد برقرار خواهد بود
اگر مسلمین اندک تعقلی به آیات باهره

قران شریف بنمائیم دریافت خواهیم نمود که تمام عزّت دنیا و آخرت ما منوط بعمل نمودن احکام الهیه است که یک تعلیم و سرمشقی بروزگار داده که نظیر آن تاکنون نشان نداده و نخواهد داد.

امید است که در اندک زمانی در آتیه کتابی در موضوع تاریخ ادیان سلف تالیف نموده و در حقیقت خدمتی بعالم اسلامیت نموده باشم.

باب دوّم
(در فوائد علم)

قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم اطلبوا العلم ولو بالصّین. طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة - اطلب العلم من المهد الی اللحد - هر قوم و ملتی که خودش را از قعر مذلّت باوج ترقی و سعادت رسانید بواسطه علم بود و برعکس هر قومیکه از اوج سعادت بقعر مذلت دچار

شد بواسطه جهل و نادانی بود - ثروت حقیقی بنی نوع انسان بعلم است - کلید حوائج و مقاصد آتیه انسانی بعلم است مصدر جمیع کمالات و مقامات علوی و صفات حمیده انسانی بعلم است - علم از ارکان نظام عالم و لوازم حیات اجتماعی است - علم محنت و زحمت و کدورت را از قلب پراکنده کند - علم گوهری است گرانبها که خداوندان آن نباید آنرا بقیمت کم بفروشند -

قال امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام:

لیس البلیة فی ایامنا عجبا - بل السلامة فیها اعجب العجب

لیس الجمال باثواب تزیننا — ان الجمال جمال العلم والادب

لیس الیتیم الذی قد مات والده — ان الیتیم یتیم العلم والادب

کن ابن من شئت واکتسب ادبا — یغنیک محموده عن النسب

ان الفتی من یقول ها انا ذا — لیس الفتی من یقول کان ابی

امروزه اعتقاد تمام دانایان و فلاسفه عالم

برا اینستکه سعادت و خوشبختی یک مملکت
را بسته بمعارف میدانند و بهترین وسیله برای
ترقی و بیداری ملت و حفظ استقلال مملکت تعلیم
عمومی و توسعه دائره معارف است اصلاحات
تمام کارها و براه انداختن تمام چرخهای مملکت منوط
بمعارف ما است - اگر منتظر این مسئله که ملت
خود موجبات تعلیم و تعلم اطفال خود را فراهم
آورد - این را هم تصدیق نمیتوان کرد زیرا که
ملت جاهل و جاهل همیشه دشمن علم و دانش است
پس باید پیروی از سایر ملل نموده و بدواً تعلیم
اجباری را که در اکثر از نقاط عالم معمول است
در ایران هم معمول داریم و یک حصه از عایدات
مملکت را مقدم بر هر مصرفی برای مصارف
معارف منظور نمائیم و با کمال جدیت و فعالیت
مکاتب تازه از روی پروگرام صحیح در تحت
ریاست وزیر محترم معارف دائر نموده -

کتب علمیه و فلسفه طبیعی خارجه را با رعایت عقاید
اسلامی بهر عجله که ممکن است بزبان فارسی ساده
ترجمه نموده و در دار العلوم های عالی که دائر
میشود بطلاب بیاموزیم همانطوریکه تعالی
و ترقی هر مملکت بواسطه تعلیم اجباری بوده که بچه
بسن شش سالگی باید در مدرسه مقدماتی خود را برای
تحصیل حاضر نماید و پس از اختتام دوره مقدماتی
در مدرسه متوسط و پس بمدارس دار الفنون و
صنعت داخل میشوند دولت هم باید این مسئله
خیلی مهم که منافع عموم و منشاء سعادت و
ترقی آتیه مملکت است در مد نظر بگیرد یا لااقل در
صدد تکمیل مدارس ابتدائی و متوسطه در مملکت باشد
والا جوانان ساده لوح خود را با مخارجهای
گزاف بخارجه فرستادن و تحصیل زبان خارجه
نمودن غیر از خسارت و فساد اخلاق هیچ فایده
ندارد - جز دیانت روحانی را از دست دادن

وآب ونان را باکارد وقاشق خوردن ونوشیدن وبافرنگیها آمیزش کردن وازایرانیها دوری و نفرت نمودن نتیجه دیگری ندارند – ما باید تحصیل علومی کنیم که برای مملکت ما مفید باشد –

مملکت ما امروز محتاج بعلم است – محتاج بصنعت است – محتاج بزراعت است – محتاج بتجارت است – ندانستن زبان ولغات اجنبی – از دانستن زبان وزارتخانهای ما مرتب نمیشود – فلاحت ما درست نمیشود – معدن های ما از زیر خاک بیرون نمی آید – صنایع ما اصلاح نمیشود راههای ما درست نمی شود – امور ما اصلاح نمیشود – ادارجات ما درست نمی شود –

نمیگوئیم تحصیل لسان خارجه نکنند بلی بکنند ولی برای خودشان باشد نه خودرا بآنها بفروشند. بره چنان رود که رهروان رفتند.

ما باید حرکات ژاپونیها که چندین سال قبل از تمدن

وانسانیت دور بودند وامروزه اوّل فعّال مشرق عالم است سرمشق خود قرار دهیم – همانطوریکه ژاپونیها تمام کتب علمیه وفلسفه طبیعی اروپ را بزبان ژاپونی ترجمه کرده ودر مدارس خودشان بطلاب آموختند وسبب ترقی وتعالی مملکت خودشانرا بوسیله آن دانستند ما هم باید بزبان فارسی ترجمه کنیم ودر مدارس عالی بطلاب بیاموزیم.

جوانان مملکت ما هم که تا یک اندازه اطلاعاتی تحصیل کرده اند ودر خیال ترقی وطن وابناء وطن هستند چون جمعیت آنها قلیل وهنوز در زیر فشار آن طبقه مردمان جاهل وبی علم گرفتارند آن حس وحرارتی که مقصود نظر است در آنها دیده نمیشود بجزئی حرارتی مشتعل وفوراً خاموش میشوند در حرکتشان ثبات وتعاقبی نیست چنانچه درین مدت دیده شده که از این طبقه ترقی خواهان و معارف پروران نیز کاری ساخته نمیشود – الّا

اگر از روی حقیقت و از روی غیرت و تعصّب و حیات
وطن خواهانه بود و طالب استقلال وطن بودند و
قومیت و ملیّت میخواستند در صدد اصلاح مملکت
بر میآمدند همسایه های ما بخوبی فهمیده اند که آن حسّی
که موجب پیشرفت مقاصد و بهترین نشانهٔ تمدن و
استقلال مملکت منوط بران است در ما وجود ندارد
نفاق که بر باد دهنده استقلال و قومیّت
ما است روز بروز در تزاید است خارجه ها از این
فساد اخلاق ما نتیجه ها میبرند. مضحکه اینجا است
با این همه فساد اخلاق خودمان را با دول متمدنه عالم
هم ترازو میدانیم و اقدامات ما را با اقداماتیکه
احرار فرانسه بر ضد لوی شانزدهم و استقلال فرانسه
در سال ۱۷۹۳ مسیحی و ژاپونی ها در ترقی و استقلال
ژاپون کردند مطابق میدانیم و حال آنکه اشخاصی
که از تاریخ انقلاب فرانسه و ژاپون اطلاع دارند

بخوبی میدانند که حالت ما با حالت آنها هیچ
مشابهت ندارد نه اینکه سوء تفاهم برای قارئین
بخشد که گمان کنند خلقت ما با آنها تفاوتی دارد یا
العیاذ بالله دست قدرت طبیعت در خلقت ما قصوری
کرده چنین تصور نشود بلکه نوع بشر قابل هر نوع ترقی
است که ماده خود را مستعد برای آن بدارد برای
روشن شدن افکار ملت مجملی از تاریخ انقلاب
فرانسه راجع بجمهوریت شرح داده میشود.

لوی شانزدهم از تشکیل (اتاژرو) این بود که
میخواست برای رفع احتیاجات و مخارج دربار
مقداری پول بتصویب هیئت اتاژرو از ملت
فرانسه دریافت کند هیئت هم میخواست دخالت
خود را در امور سیاسی از اینجا شروع نماید و روز بروز
دائره خود را وسعت دهد تا جائیکه تغییرات مهمه تو
در اوضاع سلطنت ایجاد نماید و طولی نکشید که
نمایندهٔ طبقه رعایا در (اتاژرو) راجع بمحدود نمودن

عده و اشراف و روحانیین مذاکراتی طرح
نموده و (آتا ژنرو) از این بعد مجلس ملی نامیده شد
شاه برای طرفداری از آن دو طبقه امر به تعطیل
مجلس داد ولی رعایا اعتنائی ننمودند و در عمارتی
جمع شدند و باهم قسم یاد کردند و پیغام دادند که
ما از اینجا بیرون نمیرویم جز اینکه بضرب توپ ما را
بیرون کنند.

لوی شانزدهم بعد از آنکه از اصلاح امور مالیه
عاجز شد مجلس طبقات ثلثه را منعقد کرد تا توسط
ایشان از ملت تحصیل مالیه نماید. اما مردم وقتی که
نمایندگان خود را تعیین نمودند بایشان دستور
العمل دادند که اصلاح کلیه امور مملکت را از دولت
بخواهند مجلس طبقات ثلثه در سنه ۱۷۸۹ منعقد شد.
این دفعه نمایندگان رعایا باین ترتیب راضی نشدند
زیرا که میترسیدند روحانیون و اعیان که صاحبان

امتیازات هستند برای حفظ منافع خود و مقهور
داشتن عامه با یکدیگر موافق شوند و در آنصورت
ایشان دو رأی خواهند بود پس اصرار کردند که طبقات
یکرأی و باز آنها غالب خواهند بود پس اصرار کردند
که طبقات باید مخلوط شده افرادی رای بدهند
روحانیون و اعیان هم بهمین جهات نمیخواستند به
رعایا ملحق شوند. یک روز همینکه نمایندگان رعایا
به مجلس رفتند و با یکدیگر هم قسم شدند که متفرق نشوند
تا مملکت را دارای قانون اساسی نمایند روز دیگر
شاه شخصاً به مجلس رفت و بطبقات امر کرد هر یک
بمکان علیحده روند همین که شاه برگشت نمایندگان
رعایا از جای خود بیرون نرفتند رئیس تشریفات
آمده امر شاه را بایشان ابلاغ نمود یکی از نمایندگان
که (میرابو) نام داشت و از خطبای نامی روزگار
بود جواب داد بروید و کسانیکه شما را فرستاده اند
بگوئید ما بموجب اراده ملت اینجا آمده ایم و جز

بزور سرنیزه بیرون نمیرویم - چون نمایندگان
رعایا محکم ایستادند و دست از مخالفت برنداشتند
و تمام طبقات یکجا جمع شده و مجمع خود را مجلس مؤسس
ملی خواندند (یعنی مؤسس اساس دولت) معلوم شد
ملت هوای بلند عالی در سر دارد - بنابراین دولت
بنای جمعکردن افواج گذاشت - مردم پاریس از این
حرکت بخشم و هیجان آمده و باستیل را که محبس
دولتی و در نظر مردم یکی از اسباب و وسائل استبداد
بود گرفته خراب کردند - فکرها و قلمها و زبانهای
محبوس همه یکباره بحرکت آمدند - کاخهای گردنکشان
که سر بکهکشان فلک کشیده بود با خاک یکسان شد
و ملت با شاه و شهامت فرانسه نام خود را در سرلوحه
عصر تجدد و حریت به پیش آهنگی ملل عالم رسم نمود
پس از خراب کردن زندان باستیل لفیون گارد
ملی و انجمنهای متعدده تشکیل دادند - شاه مجبور
بمراجعت بپاریس نموده به (هیئت مؤسسه) [illegible]

پس از ورود لوئی بپاریس در مجلس ملی حاضر شده
نطق مفصلی ایراد کرده با مجلس اظهار مساعدت نموده
و احساسات مردم کاملا بطرف او متوجه شد ولی
چون مقاصد مشروطه طلبها روبتزاید بود و انقلابات
بولایات هم تجاوز کرده بود و درباریان شاه را
بمخالفت مجلس وادار کردند از طرفی پاپ هم
مشروطه طلبان را تکفیر نموده عده از مشروطه
خواهان اعتراض کردند جمعی از اشراف بممالک
خارجه مهاجرت نمودند - شاه نقشه فرار کشید
خود با خانواده اش از پاریس فرار کردند در بین راه
شناخته شده با افتضاح زیاد بپاریس مراجعتش دادند
این فرار شاه که صمیمیت او را نسبت بملت جریحه
دار میساخت بر تنفر مردم افزود و خواهان
جمهوریت شدند در میدانی اجتماع کرده عزل
شاه را از هیئت مؤسسه درخواست نمودند -
هیئت مؤسسه مردم را متفرق ساخته لوئی را به سلطنت

باقی گذارد شاه دوباره به مجلس آمد قسم یاد
کرد در همان روز هیئت مؤسسه هم ضمیمه هیئت مقننه
شد - هیئت مقننه با مجلس ملی شروع بطرح قوانین
وعملیات بزرگی نمود که مهمترین آنها (اعلان حقوق
بشر است) که باصول ۸۹ معروف است که
بواسطه ضیق وقت ومجال از شرح آن صرف
نظر مینمائیم.

اعلان اصول ۸۹ یکباره اساس سلطنت و
اشرافیت را متزلزل ساخت دربارها وکشیشها
بنای مخالفت با قوانین را گذاردند - سلاطین
اطریش وپروس که حیات استبدادی را درشرف
انقراض میدیدند بتحریک مرتجعین داخلی وخارجی
و نقشه ریزیهای خود لوئی بطرف پاریس سوق
لشکر دادند وملیون را تهدید کردند که اگر اختیار
واقتدار پادشاه خود را مانند سابق ندانند قشون
مهاجم شهر پاریس را خراب ومفسدین را مجازات

سخت خواهد داد انتشار این اعلان تهدیدآمیز
بر خشم وغضب فرانسویها افزود مخصوصاً جمهوری
طلبان عزل وانفصال لوئی را جداً از مجلس مقننه
خواستار شدند مجلس چون اینکار را از قوه خود خارج
میدید لوئی را با خانواده اش در محبس توقیف
نمود وبرای تعیین تکلیف اعلان انتخاب نماینده
بجهت مجلس مؤسسه دیگری نمود وانفصال خود
را اعلام داشت مجلس جدید موسوم به (کنوانسیون)
است - کنوانسیون چون دید مملکت دچار مخاطرات
داخلی وخارجی شده برای اداره کردن مملکت
یک حکومت انقلابی تشکیل داد که از کمیته نجات
ملی کمیته امنیت عمومی ومحکمه جنائی مرکب بود
محکمه جنائی به متهمین ودشمنان جمهوریت رسیدگی
نموده آنها را مجازات مینمود کمیته امنیت عمومی
مأمور حفظ وامنیت داخلی وتفتیش از حال

معتدین بود. کمیته نجات ملی مأمور جنگ با
دشمنان خارجی گردید و همین کمیته بود که بالاخره
تمام اختیارات را بدست گرفت.
کنوانسیون لوی شانزدهم را بقتل رسانید
در سنه ۱۷۹۳ جمهوریت فرانسه را اعلام مدت ۳ سه
سال اداره امور بدست اعضاء کنوانسیون بود
در این مدت فرانسه در اثر جزر و مد انقلاب لحظه
آسایش نداشت و یک حکومت خونینی که
در رأس آن یکنفر آزادی خواه بی رحم افراطی
قرار گرفته بود تشکیل یافت که مردم را دسته دسته
بدون محاکمه و اثبات جرم حواله تیغه گیوتین میداد
و خاک فرانسه را بخون اولاد فرانسه رنگین نمود.
کنوانسیون گرچه وحشت و اضطراب و خونریزی
را باعلی درجه رسانید ولی انقلاب را خوب اداره
کرد و فرانسه را از هجوم قشون مخالف که از
چندین دولت تشکیل شده و فرانسه را محاصره کرده بودند

محفوظ داشت. بالاخره کنوانسیون منفصل و
بجای آن هیئت مدیره و مجلس ملی و سنا قرار
گرفت. زمامداری هیئت مدیره تصادف با
طلوع کوکب ناپلیون نمود و این شخص عظیم القدر
فوق العاده که از کمون انقلاب فرانسه جستن کرده
بود با یک عملیات برقیه حیرت انگیزی فرانسه را
از مخاطرات داخلی و خارجی نجات داد فتوحات
پیاپی او کار را بجائی رسانید که فرانسه برای
اروپا بلکه برای عالم یک مرکز هول انگیز خطرناکی
شد. ناپلیون پس از مراجعت مصر هیئت مدیره
را منحل ساخت و اعضاء آن را از عمارت دولتی
بیرون ریخت و بعضویت ۳ نفر که خودش بر
رأس آنها قرار گرفت حکومت (قنسلی) را
تشکیل داد مدت حکومت مدیره چهار سال طول کشید و
حکومت قنسلی مدت پنج سال دوام داشت

و بالاخره ناپلیون باتفاق آراء تاج امپراطوری فرانسه را بتارک با لیاقت خود نهاد و بعد دوازده ساله جمهوریت اول فرانسه را خاتمه داد.

اگر سلاطین دنیا در حد خود همه ناپلیون بودند و برای مجد و عظمت و سربلندی مملکت خود آن فداکاریهای محیر العقول میکردند شاید ملت آنها حق میداد که بساط جمهوری را درهم بپیچید ولی هیهات که دنیا از زائیدن این گونه نوابغ عصر عاجز است و قرنها انتظار میخواهد که یک چنین وجود گرانمایه بعرصه ظهور بگذارد.

فرانسه که تا آخرین قطره خون فرزندان خود را فدای جمهوری و آزادی نمود در زیر بیرق با افتخار بناپارت بقدری سرگرم فتوحات و جهانگیری شد که هیچ یادی از جمهوری نکرد بلکه آزادی بر طبق اخلاص نهاد و نثار راه امپراطور عظیم الشأن خود نمود و بعد از جنگ معروف (واترلو) و شکست

قطعی ناپلیون روزگار برگشت النوع جنگ ادبار نمود بکشتی انگلیسی پناه برد که بلندن بیاید در تحت قوانین دولت انگلیس مثل یکنفر آدم عادی زندگانی کند دولت انگلیس هم ناپلیون را مثل یک نفر آدم اسیر بجزیره (سنت هلن) فرستاد آنجا بود تا دقائق عمر پر از شرافت و افتخارش باخر رسید و بمرض سرطان از دنیا رفت بدستیاری انگلیس و سلاطین مستبد اروپا که دشمن آزادی و تبدلات فرانسه بودند لوی هیجدهم و پس از او لوئی فیلیپ که از بقایای خاندان منقرضه (بوربون) بودند به تخت سلطنت فرانسه متمکن شدند ولی باطنی مثل ملت فرانسه که طعم آزادی را و هم فتوحات چشیده بودند نتوانستند سازش کنند و مایل بودند همان دربار رهبر آزادی خود را با همان استبداد و خودسری دو باره تجدید نمایند ملت زیر بار نرفت باز انقلاب بر پا نمود لوئی فیلیپ از هول شورش گریخت پناهنده

بدولت انگلیس شد فرانسه یکبار دیگر در تحت ناپلیون
سوم از خاندان بناپارت جمهوری دوم را اعلان
نمود ناپلیون سوم که همان افکار و خیالات عم بزرگوار
خود ناپلیون اول را در دماغ داشت بریاست جمهوری
قناعت نکرده زمینه امپراطوری را تهیه نمود تا بالاخره
در سال ۱۸۵۲ رسماً تاجگذاری کرد - ناپلیون
با آلمان بهانه جوئی کرد باالاخره اعلان جنگ داد
ولی ناپلیون سوم غیر از ناپلیون اول بود آلمان هم در
تحت افکار رصانیه دیپلومات بزرگ بسمارک
معروف از تمام ممالک متفرقه نژاد ژرمن تشکیل یک
دولت متحده داده بود اعلان را فوری قبول کرد
جنگ تاریخی ۱۸۷۰ میان دو دولت در گرفت
منتهی بشکست قطعی فرانسه گردید ناپلیون سوم اسیر
قشون آلمان شد ملت فرانسه دچار یک وحشت
و اضطراب عظیمی شد سقوط امپراطوری را اعلان داد
و یک حکومت موقتی بنام (مدافع وطن) تشکیل یافت

باالاخره جمهوری سوم فرانسه که تا امروز دامنه اش
کشیده شده در تحت ریاست (داولت تیرس) بر
قرار گردید آن تلفات و خسارات و غرامت عدیم
النظیریکه در نتیجه جنگ (۷۰) دامن گیر مملکت فرانسه
شد سیاسیون آن عصر حدس میزدند که فرانسه تادم
الحیات یا لااقل در مدت خیلی طولانی سر از گریبان
فقر و مذلت و نکبت برون نمیآورده و در ردیف دول
درجه سوم قرار خواهد گرفت ولی برخلاف این تصورات
ملت عظیم القدر فرانسه در تحت رژیم جمهوریت در مدت
کمی یک نهضت عجیبی نمود و آن غرامت طاقت
فرسای را با آلمان پرداخت امنیت را در داخله برقرار
نمود و در افریقا و آسیا چندین مستعمرات بحیطه تصرف
درآورد و باالاخره بقدری کار کرد و پیشرفت
نمود که در جنگ بین المللی آلمان چنانی دشمن دیرینه
خود را بزانو درآورد و یک غرامتی که چندین برابر
غرامت جنگ (۷۰) بود از آلمان گرفت -

اگرچه جمعیت دول متحده بود جمهوری فرانسه که در اثر
انقلاب کبیر معروف ایجاد شده از نقطهٔ نظر اهمیت
وعظمت مبدء تاریخ عصر جدید شناخته میشود این انقلاب
واین جمهوریت عالم را تکان و حرکت داد و ورق را
برگردانید صورت عالم و حالت جامعه بشریت را تغییر
داد و ملت عظیم القدر فرانسه نه فقط خود را از زیر فشار
دربارها آزاد نمودند بلکه زنجیر اسارت و عبودیت را
از دست و پای ملل عالم برداشت و باعث تهییج
روح حریت و مساوات را در اقطار عالم انتشار داد
بواسطه این بود که امروزه اروپا استاد علم و معرفت
واختراع و مؤسس بنای عدل و مساوات و حکومت
ملی و مدیر دائره زندگانی و موجد آبادی و تمدن
دنیا است و برای نیل باین مقامات محیر العقول
یک سرمشق و پروگرام عملی باهل عالم داده است
— دیگر ملتی بسته بقابلیت و استعداد و لیاقت آن

شاگردانی است

شاگردانی است که میخواهند در کلاس مدنیت
واجتماع درس بخوانند و خود را بمرتبه و مقام استاد
برسانند.

ملل متمدنه عالم بواسطه تأسیس مدارس متعدده و
معارفخواهی و نوع پروری و صرف مال و جان در
راه وطن و صرف همت و زحمت رو بترقی و آبادی
گذاشت و ابواب سعادت و راحت فردی و اجتماعی
را فراهم کردند. انسان زائیده نشده است که بانفراد
زندگی کند بلکه سرکار داشتن و معاشرت و نوع پرستی
و همراهی با ابناء جنس یک احتیاجی است که هیچکس
نمی تواند از آن صرف نظر نماید — انسان برای
زندگی کردن مدنی الطبع یعنی باجتماع خلق شده
زیراکه انسان برخلاف بهائم ضایع الاکل و
الملبس والمسکن است چه تنها قوه آدم منفرد
باحتیاجات شخصی و دفاع از خود در مقابل حیوانات
ضاره و عناصر کافی نیست و یک نفر از عهده حوائج

ضروری

ضروری بر میآید و زیر بار مشکلات حیات ملیه
افراد بشر از هر قوم و ملتی که باشند باید خیرخواه و عادل
و نیکوکار بوده حتی المقدور در ترقی مادی و معنوی را از
یکدیگر دریغ ندارند بطور اتفاق تا بتوانند مشکلات زندگانی
حیات را از خود مرتفع سازند و زندگانی خودشان را
بطور شرافتمندانه ادامه دهند و الّا بدون تحصیل علم -
بدون تهذیب اخلاق - بدون صرف مال و جان
در راه وطن - بدون فکر و زحمت و همت چگونه
ادّعای شرافت و انسانیت مینمائیم . چگونه خودمان
را با وجدان و وطن پرست میدانیم - البته وقتی
که ملتی از لذائذ علم و ادب محظوظ گردید و بفواید دانش
پی برد دیگر محال است که بگذارد حدود و ثغورش
عرصه تجاوز اجانب گردد یا تجارتش کاسد و فاسد
مانده اعتبارش در نزد سایر ملل معدوم و موهوم شود
بلکه این هادی هدایت و قاید سعادت پیوسته آنها را

بجاده بیداری کشانده و از شآمت گمراهی و خواب
آلودگی برهاند یکی از علائم جهل و نادانی ما ایرانیان در این
قرن شعشع که سایر ملل دارند رو بترقی و تعالی میروند
و قدم در جاده علو و ارتفاع رتبه میگذارند . همانا
حال سبعیتی است که در شراشر وجود مان تولید و
بچه دشمن یکدیگرمان ساخته است .
امروز روزی است که باید حسّ مساوات خواهی عشق
اصلاح پرستی دست بدست هم داده برادروار بفکر
اصلاح نواقص خویش برآمده نقایص را تکمیل رخت بربسته
هرچه زودتر راست خود را بقافله تمدن برسانیم و الّا لجاجت
بی جهت و عداوت بی علت ما را بوادی خموشان و
محکومیت بفنا رهسپار میکند و ما را بقعر ذلّت و
بدبختی دچار می نماید . بر خاطر اصحاب معرفت و ارباب
دانش و خبرت پوشیده نیست که بزرگترین بدبختی
ایران همانا زمامداری خانواده قاجاریه بوده که ضربه
بزرگی بقانون و قومیت و اسلامیّت و شرافت [illegible]

ها وارد آوردند این است که مجملاً تاریخ انقلاب
قاجاریه را که مبدء و منشاء تمام بدبختیها و خرابیهای
مملکت ایران بوده برای خاطر هموطنان عزیز تشریح نمائیم.

در زمان سلاطین قاجاریه دورهٔ مشئوم خودسری
و استبداد وزراء و رجال دولت و حکمرانان مملکت
مرکب بودند از یک عده مردمان بی شرف بی علم
نالایق خائنی که بلااستحقاق بوسائلی که قلم از ذکرش
عار دارد بمقامات عالیه رسیده و بدون هیچ
مسئولیتی فعال ما یشاء بودند بجز تن پروری و عیاشی
و شهوت رانی و خیانت خیالی در سر نداشتند بازار
رشوه طوری رواج بود که ایالات و حکومتها و ریاستها
در بازار بی شرفی هراج میشد و هر کس بیشتر میداد
زودتر به مقصود میرسید تا کار بجائی رسید که دارائی
و ثروت یک مشت مردمان بدبخت نزد این دونان
همتان گردن کلفت جمع شده و مردم بیچاره همه
گدا شیرازه حیات و زندگانی آنها یکبار از هم گسیخت

هزارها

هزارها اولاد وطن بواسطه پریشانی و گرسنگی باطراف
پراکنده شدند و با یک حالت رقت انگیزی باشغال
پست تحصیل لقمه نانی میکردند و اگر چندی دیگر بهمین
منوال مانده بود ایران مملکت گدایان میشد که محتاج
باین بودند که برای معاش آنها از اطراف عالم اعانه
جمع نمایند — ظلم باندازه شیوع پیدا کرده بود که فشارش
ایرانیان بی علم را با عدم استعداد از خواب چندین هزار
ساله بیدار کرد و مجبور بمطالبه حقوق و تعیین حدود گردیدند
و فقط آواز یک اسم مشروطه قناعت کرده و در راه
تحصیل آن رنجها بردند — وجودهای محترم هدف تیر بلا
شد — ثروتها بر باد رفت آخر الامر بحکم وجوب
حجج اسلام و علماء اعلام برخلاف روحانیین فرانسه
و همت مردانه سرداران غیور پس از آنهمه جنگهای بزرگ
و اتلاف نفوس شاهد مقصود را بدامن گرفته مجلس
مقدس دار الشورای کبری و کعبه آمال ایرانیان
منعقد گردید و قانون اساسی بمورد اجرا گذارده شد

ولی

ولی افسوس که بواسطه فقدان علم و عدم اتفاق
و غرضهای شخصی و سوء استعمال مشروطه که خونهای
هزاران نفوس و کرورها ثروت بود از اسم تجاوز
نکرده و بمعنی نپرداخته و این مشروطه وجود خارجی پیدا
نکرده بود مثلاً یکی از شرایط مشروطه و ممالک قانونی
این بود که وزراء و امراء و حکام باید از روی کمال استحقاق
و لیاقت منتخب شوند و هر وزیری در صحت اعمال
و افعال و اداره کردن وزارتخانه خود مسئول باشد
و نشانه مسئولیت آن این بود که اگر خیانت کند در تحت
محاکمه آید و مجازات ببیند ولی بدبختانه وزارتخانه داشتیم
(یعنی وزیر مسئول) ولی آن وزیر تکلیف خود و
وظیفه مسئولیت خود را نمیدانست و اغلب وزارتخانها
در کار خود حیران بودند چند نفری هم که عالم و به
مقتضیات وقت آگاه بودند بجای آنکه دامن همت
بر کمر زده مملکت را از مخاطرات نجات دهند آنها هم
از دخالت در کارها طفره میرفتند اگر کاری هم

قبول میکردند از روی بی میلی بود و متصل استعفا میدادند
و همچنین از وجود پنج نفر مجتهد برای تحفظ بر قوانین در مجلس
موافق ماده دوم متمم قانون اساسی محروم بودیم
(مجلس کبری هم فقط بهمان اسم مسئولیت خالی
قناعت نموده) همین قدر که وزیری یا امیری خود را
مسئول در شغل خود میدانست هیچ تصور میکرد که
این مسئولیت خشک خالی - کارها را اداره خواهد کرد
چنان شغل وزارت را باندازه سهل میشمردند که هر کس
یک لقبی دارد و چند نفر نوکر مفت خوار در او جمیع
هستند و در دوره استبداد هم مرجع کاری بوده فوراً
باو تکلیف وزارت مینمودند او هم بدون اندیشه
باکمال قوت قلب قبول میکرد یکچندی از روی سلیقه
شخصی رفتار کرده کارها معوق و معطل میگذارد
همین که از خود مأیوس میشد فوراً استعفا میداد
و بجای او دسته دیگری برقرار میشد - مثلاً وزیر معارف
داشتیم ولی معارف نداشتیم عدلیه بود ولی معلوم نبود

که عدلیه ازروی چه قانون مشغول محاکمات مردم بشود
رئیس نظمیه داشتیم ولی بزرگان برخلاف قانون تمام
دنیا آدم را درخانه خود حبس مینمودند - وزیر جنگ داشتیم
ولی قشون ما مشغول حمالی و فعلگی بودند - وزیر فوائد
عامه داشتیم ولی معادن ما را غیر از خودمان هرکه میخواست
تصرف میکرد - وزیر مالیه داشتیم ولی مالیات و
عوارض را بقانون بلخ از مردم بیچاره میگرفتند -
وزیر خارجه داشتیم ولی مأمورین خارجه همان دزدیهای
بیشرفانه مینمودند - هیچ لازم به تشریح نیست که
از وجود این نوع اشخاص و سلاطین مستبد چه ضررها
بمملکت رسیده است - مجلس مقدس دار الشورای
ملّی هم که حافظ قانون حقوق ملت بود جلوگیری از
این غلط کاریها نمیکرد فقط بلفظ اینکه مملکت مشروطه
و قانونی شده قناعت کرده و با کمال سرگرمی مشغول
نوشتن قانون متوفیات و ثبت اسناد بود زندگانی
ما - استقلال ما - شرافت ما - قومیت ما - اسلامیت ما

درخطر بود - تمام این بدبختیها که بسر ما وارد آمد تمام فلاکتهای
گوناگون که چشم ما را کور و قلب ما را ملول و فکر ما را
دگرگون نمود بواسطه جهالت بواسطه نفاق بواسطه
بی همتی و سستی از خودمان بود - اینها همه نتایج جهالت
و بیخردی بوده است اگر اتفاق در کار بود این گرگان
آدم خوار را شبانی مشتی گوسفندان بصاحب
نمیکردند - میگوئیم علم نداریم - آدم نداریم - پول نداریم
تجربه نداریم - قوت و قدرت نداریم - جدیت و فعالیت
نداریم - اینها همه درست است ولی اگر با این همه
ناخوشیها و دردهای بیدرمان از بدو امر مشروطه
مجازات و مکافات هرکس را نسبت بافعال و اعمالش
ازروی بی غرضی و بدون ملاحظه شخصیت داده بودیم
باین معنی که هرکس خطائی کرد اعم از اینکه وزیر باشد -
امیر باشد - حاکم باشد - محکوم باشد - عالم باشد
جاهل باشد قانوناً و شرعاً مجازات میدادیم و همانطور
هرکس که خدمت میکرد تشویق میکردیم و ترفیع رتبه و مقام

میداد بمرور رفته رفته تمام کارهای ما اصلاح میشد وکلیه نواقص ما تاکنون صحیح شده بود.

مجازات - چیزی است که بدها را خوب وخوبها را خوب تر می کند. - مجازات چیزی است که اخلاق انسانها را درست میکند - مجازات دوائی است که بیماریها و ناخوشیها را از مملکت برطرف میکند - مجازات چیزی است که آدم بیکاررا بکار وا میدارد مجازات چیزی است که بدون آن عراده هیچکاری راه نخواهد افتاد - اجرای تمام قوانین عالم چه قوانینی که خداوند عالم بواسطه پیغمبرانش برای هدایت بندگان خود فرستاد وچه قوانینی که بمرور زمان از نتایج افکار بزرگان برای اصلاح کارها وضع شده تماماً منوط ومربوط بمجازات است (ولکم فی القصاص حیات) اگر در بدو امر این همه عفو واغماض نکرده بودیم کار باینجا نمی کشید. پس تمام خرابیهای مملکت ما بواسطه عدم مجازات است. انسان بحکم طبیعت وتنازع

جلب نفع ودفع ضرر متعدی است ودرنتیجه محتاج به مجازات فعلی ومکافات لازم است مثلاً اگر فلان دهقانی بیچاره از شدت پریشانی مرتکب دزدی میشد حاکم فوراً متشرع میشد ودرهمان وقت احکام اسلام را درباره او جاری کرده دستش را قطع میکرد ولی فلان شخص وفلان تاجر وفلان رئیس ازاین حکم مستثنی بودند البته احکام وقوانین مشروطه باید درباره وضیع وشریف آن مملکت ازروی تساوی مجری شود - اجرای قوانین در هر مملکت باید بمرور زمان بشود یا اینکه قانون باید طوری عام المنفعه باشد که مردم بطیب خاطر قبول نمایند یا باید هر فصلی از قانون را بقوه سرنیزه مجبوراً اجرا گذارند.

پس علت این انقلاب وشورشهای سلاطین قاجاریه که حرکات خودسرانه ومستبدانه ایشان ما را دچار هزارگونه بدبختی نمود بواسطه بی علمی وجهالت ونفهمی

و بی همتی و خیانت و تن پروری و عیاشی بوده.
پس طریقه آزادی و ترقی و برتری جستن که شما
برای وطن گرامی و آب و خاک خود خواهید تحصیل علم است
کسانیکه دارای این گوهر گرانمایه (علم) باشند
اسامی آنها در سر لوحه تاریخ روزگار باقی می ماند هر وقت
هم یک پیش آمدی برای آنها بدست آید ابداً
تنگدل نمی باشند مشروط باینکه علم را بحد کمال رسانند
یعنی با آن عمل بوده باشد علم بی عمل مثل چشمی را
ماند که روشنائی ندهد.
حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرماید القلب
میت و حیوته بالعلم.
غرض از این علم - علم معرفت که مایه محبت و باعث
زندگی قلب است حافظ شیرازی علیه الرحمه میفرماید

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

نه علمی که مایه ضلالت و بیخ درخت جهالت است - علوم
و عبادات ظاهریه مقدمه علم باطن و وصول بمقامات

عالیه است نه از برای کسب معاش و دنیوی
و افتخار خود نمائی اگر چنین شخصی گوید که این علم نه
همین از برای عالم صورت و طبیعت است بلکه برای
نجات از خطر و حصول درجات آخرت است
نه اورا ادراک که خود تامل نماید تا به تحقیق یقین حاصل
نماید و نه انصاف تا از دیگری سؤال کند بجز آنکه
خود میداند غرور نمیگذارد چیز دیگر اخذ کند انصاف
حیوان از چنین انسان تربیت و تعلیم نزدیکتر است
زیرا که حیوان در تعلیم و تربیت تسلیم است و انسان جاهل
بجز انکار و جهل چیز دیگر ندارد هرچه ورای سلیقه
و عقل اوست منکر است و همیشه گرفتار نادانی و جهل
خواهد بود.

هر کس که بداند و بداند که بداند اسب طرب خویش بمنزل برساند
هر کس که نداند و بداند که نداند ناچار خر خویش بمنزل برساند

پس باید علمی پیدا نمود که جامعه بتوانند از آن علم

بهره مند و کامیاب شده و بوسیله آن تسهیل امور زندگانی و رفع حوائج و احتیاجات ضروری زندگانی بشر شود ـ یقین است تا آدمی از مرتبه بهائم نگذرد بمرتبه انسانی نخواهد رسید زیرا که پایه انسانیت و شرافت او بعلم و معرفت است و تحصیل این مرتبه بریاضت و مجاهده چون انسان ازان مراتب کلیه گذشت و مقام معرفت را تحصیل نمود بمدارج عالیه میرسد چنانکه علم و معرفت علت شرافت و ترقی انسان گردید و او را بمقام محبوبی میرساند.

همچنین عدم علم و معرفت علت تنزل او شد که او را باسفل السافلین که عالم طبیعت عبارت ازان است میکشاند و متصف بصفات رذیله میگردد باوجودی که حقیقت انسانی یک چیز است و در مرتبه وجود یکی هستند ـ پس معلوم شد که ترقی و تنزل او بعلت کسب نمودن علم ـ و صفات رذیله یعنی جهل است

باب سوم در فلسفه

همانطوریکه هیکل انسانی محاط بامراض گوناگون میشود روح انسان نیز بامراض عدیده غیر متناهی میگردد امراض روحی انسان جهل و نادانی است که بوسیله تحری و تفحص در حقایق و آثار وجود بایستی جهل مبدل بعلم و مرض تغییر بصحت یابد ـ بسیار مسائل است که مربوط بامور معاش و زندگانی انسان نیست ولی انسان میخواهد بفهمد و درد جهل را به دانستن و کشف مجهول خویش مداوا کند ـ اگر انسان غافل از دانستن معنی طبیعت باشد و غفلت از معرفت حق تعالی نماید و یا بقای روح و وجود نشئه مابعد را ملتفت نشود ضرری بامر معاش انسان نمیزند لکن از انجائی که انسان را قوه ممیزه است که میخواهد بحقیقت و آثار هر شئی پی برد و جهل را در خویش مرض می پندارد لهذا در حل مسائل مجهوله مجهودات کثیره مینماید و بعد از کشف و حل قضیه لذتی

از معلومات و مدرکات خویش میبرد که بحسب ظاهر ممنوع و مستور از مناظر و مشهودات اهل حس میباشد فلسفه یعنی دانستن خواص و آثار اشیاء - پس دانستن طبیعت و شناسائی حق تعالی و دانستن بقای روح و سایر چیزهای دیگر فلسفه گفته میشود - ما از مسائل فزیک و شیمی و طبقات الارض و امثال اینها صحبت و مکالمه نداریم زیرا در مدارس جمیع عالم (باستثنای ایران) موضوع مذاکرات و بحث علماء با دلائل و اسباب همین مقوله است ایران هم از این موضوع چیزی شنیده و کتبی ناقص و بلانتیجه در مدارس درس گفته میشود ما از مسائلی بحث مینمائیم که اهل ایران امروزه کمتر متوجه بآن شده و در اثر عدم التفات وجدان کشی و بربریت و سوء استفاده از معلومات خود را هرچند ناقص است قوت داده و تبعیت از هواهای حیوانی نموده و از قشر به ملل متمدنه علم لباس شیک و کراوات رنگ برنگ را یاد گرفته اند - موضوع مذاکرات

در مبحث طبیعت و خالق و بقای روح و شریعت بحث میکنیم میخواهیم بگوئیم نتیجه اینها دیانت حقیقی و دیانت حقیقی سبب ترقیات عالم بشری است .
حال در موضوع طبیعت بحث میشود - طبیعت عبارتست از روابط متسلسله است که بین اشیاء سراً و علانیةً مستمر و برقرار است این روابط متسلسله از طبیعت نیست زیرا طبیعت دارای اراده و ادراک نمیباشد که ایجاد ارتباط جزئی و کلی را در خود بنماید و خویش را در تحت انتظام و ترتیب و تشکیل درآورد آیا میشود اجزاء کارخانه همه بیشعور و بلااراده باشند و معذلک ایجاد کارخانه مرتبی را بنمایند زیرا وقتی که به طبیعت مراجعه میکنیم می بینیم اراده و شعوری ندارد آتش بلااراده میسوزاند هوا بلااراده منبسط میشود بخار بلااراده ارتفاع میجوید آب بلااراده جریان دارد آفتاب بلااراده نور میدهد پس معلوم است که نظام و ارتباطی که در مابین عالم وجود مشاهده میشود از تأثیر و ترتیب و تدبیر طبیعت

نمیباشد بلکه قوه جامعه محیطه اجزاء لایتناهی عالم را
در تحت اداره خویش آورده ذرّات و عناصر عالم وجود
را جمع نموده تشکیلات منظمه مرتّبه داده هر نحو بخواهد ظاهر
و آشکار مینماید نتیجه اینکه هر ترکیب با ترتیب دلیل
بر این است که از مقام و مصدر حیّ قدیری سرزده
که او فاعل و مدبّر و منحصر و متفوّق بر جمیع اجزاء و ادوات
آن ترکیب منظم با ترتیب میباشد و همچنین حرکت
و متحرک دلیل بر این است که محرّکی موجود که او سبب
تحریک و جنبش آن شیئی متحرک میباشد پس عالم با این
عظمت با ارتباطات عجیبه و حرکات و جنبش های
منظمّه غریبه دلیل بر آن است که قوّهٔ جامعه محرّکه
آنان را منظم و ترتیب مرتبی در آورده است – قوّهٔ
محرکه و جهت جامعه عالم وجود را ما درک نمی کنیم زیرا
احاطه بحقیقت و کنه او نداریم زیرا او محیط بر ما است
البته محاطی به محیط نمی برد حتّی حقیقت هیچ شیئی

حادث را نیز درک نمینمائیم تا چه رسد بدرک حقیقت
الحقایق امّا آثار وجود را بقدر استعداد و قوّه خویش
ادراک مینمائیم یعنی آثار وجود را که می بینیم پی بمؤثّر وجود
میبریم مثلاً وقتی آثار الوهیت را مشاهده می کنیم معتقد
بذات الوهیت میشویم مثلاً وقتی ثقل اشیاء را مشاهده
میکنیم معتقد به قوّه جاذبه میشویم لکن حقیقت قوه جاذبه را
حقیقةً ادراک نتوانیم – نتیجه این شد که طبیعت بخودی
خود دارای اراده و ادراک نیست و نمیتواند ایجاد
یک عالم منظمة الحالات نماید – بلکه حقیقت کلیه
و قوّه جامعه و علت فاعلة در عالم وجود کارگر و عامل است
که آنرا تعبیر به حق تعالی جلّ و علی نموده و می نمائیم .
مبحث دوّم – انسان دارای اراده و شعور و
کمالاتی است که طبیعت فاقد آن میباشد بر حسب
ظاهر انسان از طبیعت حاصل شده مبدء انسان
بحسب ظاهر طبیعت است طبیعت اصل محسوب میشود
و انسان فرع آن و بنظر میرسد طبیعت دارای کمالاتی است

که انسان واجد آن گردیده زیرا بقواعد عمومی غیر ممکن
است فرع دارای کمالات وصفاتی باشد که اصل
از آن محروم لکن چنین نیست زیرا اولاً ثابت شد اجزاء
طبیعت دارای اراده و شعور نیستند ثانیاً غیر ممکن است
از ترکیب اجزاء بی شعور کائن با شعور ایجاد شود ثانیاً
آثار هر شیئی محدود باید محدود باشد عالم مواد هر قدر
عظیم و جسیم باشد باز محدود است زیرا ماده محدود است
آفتاب با این عظمت سیارات و کواکب با آن عظمت
باز محدودند همینطور آثارشان محدود میباشد
زیرا غیر ممکن است فرع شیئی زاید بر اصل شیئی باشد
آفتاب بقدر جرم خویش نور میدهد هیچوقت نور شمس
زیاده نمی شود زیرا نور او بقدر جرم او است لکن انسان
قوه دارد که بیش از جسم و جرم خود آثار و بروزات میدهد
فکر انسان اراده انسان تخیلات انسان نطق و بیان
انسان نامحدود است هر انسان در هر دقیقه افکار

وخیالات و عزم و اراده اش تغییر مینماید هیچ انسانی
نیست که افکار وهله اولش با هنگام ثانی مطابقه نماید-
هیچ انسانی تصورش محدود بحدی نمیباشد- هیچ انسانی
اراده اش محصور بجهات محدوده نیست- جسم انسان
محدود است آثارش نامحدود- جسم انسان صغیر است
اراده اش عظیم و غریب- جسم انسان ضعیف است
ادراکات و تصرفاتش شدید است پس چنانچه آثار
حقیقت انسانی عظیم و نامحدود است حقیقت انسان
که اصل است البته عظیم و نامحدود میباشد.

نتیجه این شد که روح انسانی از ترکیب عنصری طبیعت
حاصل نشده اگر چنانچه از ترکیب عنصری طبیعت پدید
گشته بود مانند مواد عالم طبیعت که دارای ابعاد ثلاثه
و محدود هستند روح انسان باید محدود باشد زیرا روح
فرع است و مواد مرکبه اصل و حال آنکه روح لاتحد و
غیر محدود است- پس معین است که روح انسانی از
عالم طبیعت نیست از عالمی ماورای طبیعت میباشد

نهایت

نهایت جثهٔ انسان باتمام ادوات وآلات محل
ظهور وبروز آن قوه نامحدود هستند مثل اینکه اجزاو سبا
گرامافون آلات وادوات انعکاس وظهور ونفوذ
صوت هستند ویا آینه مجلا ومحل ظهور وبروز نور میباشد
پس باین دلایل واضح گشت که روح انسانی غیر از جسد است
وجسد غیر روح است نهایت هروقت جسد انسانی
علت ومانعی پیدا نماید استعداد ظهور وبروز روح را
نداره مثل اینکه گرامافون هرگاه شکسته شود لایق و
مستعد ظهور صوت نمیباشد .

مبحث سوم ـ انسان میمیرد روح انسان نمیمیرد
انسان از ترکیب مواد ایجاد شده است همینکه ترکیب
گسیخته هیکل متلاشی میشود صورت وهیولا از میان
میرود هرجزئی باصل خود عود مینماید زیرا حیات جسمانی
اشیأ عبارت از ترکیب مواد است وفنای آنها
عبارت از تشتیت وتفریق مواد لکن روح از ترکیب
مواد پدید نگشته است تا تفریق شود وعدم برآن مستولی گردد

زیرا درعالم طبیعت هرشیئی بسیط نیز فنا ندارد در صورتی
که ماده بسیطه فنا ندارد روح انسان که لطیفه مجرده است
البته فنا نخواهد داشت خواب نظیر موت است
زیرا اکثر ادوات بدن مختل ومعطل است لکن روح تصرفات
وادراکات ومشاهدات خود باقی وبرقرار روح همان
قوه است که بدن را عموماً اداره میکند هرعضوی را بوظیفه
وادار مینماید ـ آن قوه مدبره که بدن را در تحت اراده
ونفوذ خویش درآورده است تعبیر بروح میشود ـ
روح بمنزله درختی است که جمیع قوی اوراق وشاخهای
او محسوب میشوند درعالم خواب حرکت مینماید وحال
آنکه پاها بیحرکتند درعالم خواب مشاهده کیفیات
مینماید وحال آنکه چشم ازحرکت ایستاده است درعالم
خواب صحبت مینماید وحال آنکه زبان ساکت وصامت
است درعالم خواب احساس وتفکر مینماید وحال
آنکه قوای دماغیه خاموش وافعال روح را بیخبرند
درعالم خواب حزن وبشاشت هردو دست میدهد

و حال آنکه بدن از جمیع این امور بیخبر است. پس
واضح گردید که روح بقائش مشروط به جسد نیست
بلکه بقای جسد مشروط بظهور و تعلّق روح است

مبحث چهارم — شریعت روابط ضروریّه بین
بشر است. جمیع موجودات چه جزئی و چه کلّی وجود شان
به روابط و شرایطی منوط و مربوط است که تا روابط و
شرایط مقرره برقرار نباشد وجود آن موجود ممکن و
متحقق نخواهد گشت مثلاً بین اعضا و اجزای هیکل
انسانی روابطی لازم و متحتم است که آن روابط هیکل
انسان را مربوط به یکدیگر داشته و وجود انسانی پاینده
و برازنده میگردد — آیا ممکن است روابطی بین
کائنات نباشد و معذالک موجودات بحال دوام
و بقا و نشو و ارتقای خود مستمر و پاینده بمانند البتّه
غیر ممکن است همینطور هیئت جامعه بشری را نیز
روابط و شروطی معین و مقرر است که دوام و
ثبات آن هیئت منوط و مشروط به آن حدود و ثغور

وابسته و محقق است و چون بنظر دقیق ملاحظه نمائیم
ملتفت میشویم که روابط ضروریّه بین کائنات همانطوری
که از مصدر و مرکز رابطه وجود و خداوند معبود حاصل و پدید
گشته است همانطور روابط ضروریّه بین بشر و علل نشو
و ارتقای عالم بشری نیز از جانب خداوند مجید باید
بعالم انسانی و جمعیت بشری اعلان و آشکار شود چه که
جز خداوند متعال احدی از بشر عالم و بصیر بحقایق امور
از غیب و شهود نبوده و هر شریعت و نظام که ناشی
از افکار بشری است چون بشر ناقص و محدود است بهمان
درجه آن نظام و قانون نیز ناقص و محدود خواهد بود
و لذا باندک زمانی قانون موضوعه بشری نقض و نسخ گردیده
قانون جدیدی باید وضع و تهیه کرده شود و تکمیل قوانین
موضوعه جدیده نیز دوای امراض و مصائب
هیئت جامعه نگشته مشکلات جدیدی را کسب و ایجاب
نماید و از این گذشته همانطوری که قوّه مجریّه در

در قوانین و نظام ظاهری واجب و حتم است
همینطور قانون و نظام الهی را قوه مجریه الهی که نافذ در
عروق و اعصاب بشر است واجب و متحقق است
ما شریعت را اساس ترقیات عالم انسانی و جامعه
بشری و علّت دوام و استقرار آن محققاً میدانیم که
نوع بشر تا بشروط مقرره طبیعیّه خلقیه خود پابست و
مقیّد نباشد نجات جامعه و ترقیات محتومه از
جهت این توده محقق و متمکن نخواهد گشت شریعت
علاجی است که امراض جامعه را از حیث دوام و استقرار
و ترقیات و نیل بمقاصد عالیه شفا می بخشد هرگاه
نظری به ملل سابقه عالم نمائیم ملتفت میشویم که هر زمان
و هنگام که جمعیتی از توده های بشری در عالم انحطاط
و قهقرا در منتها درجه یأس و بیچارگی وارد بیابانهای
مهلک زوال و خسران را با قدمهای سریع پیموده
و اوج رفیع سیادت و شرافت را ترک گفته
بالون وار از سماء عظمت و سعادت خویش بزمین

نکبت و ذلت پرتاب و واژگون گشته اند.
در آن هنگام یکنفر شارع بزرگ و یک عقل محیط
و یک وجود مؤیّد از سماء مشیّت الهیه فرود آمده
با عصای آهنین عزم و اراده خداداد اغنام خدود اند
شغال را چوپانی نموده و با ید بیضای قدرت و غلبه
باطنیّه و ظاهریه گوسفندان پراکنده را از صحراهای
مهلک غوایت و بیچارگی جمع آوری نموده و با نفوذ
کلمهٔ الهیّه اعضاء متفرقه هیکل جامعه را وصل و
ارتباط داده جمعیّت پراکنده خائب و خاسر را
در ظل کلمهٔ واحده در آورده ترقیات و سیادت
آن توده را باعلی مدارج متصوّره مناسبه حاصل
و مهیّا نموده است اگرچنانچه نظری بطایفه بنی
اسرائیل و اسارات آنان در زمان فرعون مصر
بیفکنیم خواهیم دید که پس از سالها اسارت و ذلت
و انواع مهاجمت و حسرت فوق التصوّر یکشخص را

لال با عدم وسائل صوری یعنی حضرت موسی علیه التحیة والثناء در مقابل فرعون و ملاء او چگونه ایستادگی نموده با جنود ظلم تروها و ید بیضای عقل و نهی و ثعبان عصمت و تقی چگونه اژدهاهای هوی و هوس و پیکر زهرآلود ستم و جور خاندان فرعون را از هم متلاشی و خراب کرده قوم بنی اسرائیل را از ذلّت متمادی به سروری و عزّت فوق التصوری ارتقاء و سرافرازی داد — چنانچه در امّت بنی اسرائیل حکما و فلاسفه و خردمندان رشید پرعاطفه پیدا شده سلاطین و زمامداران قوی الاراده وجود یافته سالیان متمادی به سرفرازی و شهامت اوقات حیات را سپری نمودند همین طور پس از آنی که ملل مختلفه از قبیل یونانیان و سریانیان و فنیکیان و مصریان والاسرائیلیان و غیرها علم مخالفت برافراشتند و قوای جامعه خود را از کف داده در منتها درجه وحشیت و مذلّت بسر میبردند حضرت مسیح ظاهر و هویدا گردید از آسمان مشیّت و اراده الهی

چنان

چنان اشراق نمود که هرچند او را به حسب ظاهر صلیب نمودند ولی روز بروز پرتو اراده و اقتدارش در افق عالم امکان منبسط و پراگنده گردید و قوم بسیار را در سایه لوای شریعت خویش مجتمع ساخت و با ایمان آن حضرت آنان را باهم متحدّ و متفق نمود و سالیان دراز براین نهج و منوال اقوام و ملل زندگی و بندگی حق را نمودند و بعد در آخر زمان که موسم خزان شریعت مقدسه عیسویه بود نوبت برسالت حضرت خاتم الانبیاء محمد ابن عبدالله علیه الاف التحیة والثناء رسید در قومی که فقط از زندگی جنبش و حرکتی داشتند ظاهر و هویدا گشت حالات قبایل و طوایف اعراب جزیرة العرب در نزد اهل دانش و اطلاع مستغنی از وصف و توضیح است که بچه درجه آن نفوس وحشیّه در بربریّت و حیوانیّت منهمک و در بیابانهای بیچارگی و ذلّت سرگشته و بینوا شده بودند دختران خود را با کمال قساوت زنده زنده زیر خاک

کرده

کرده می کشتند و بعوض عطر و گلاب بول شتر را
بسر و روی خویش میزدند و به سوسمار و موش صحرائی
سد رمق مینمودند و به نهب و غارت همدیگر امرار معاش
میکردند. درچنین وقتی حضرت رسول اکرم صلی الله
علیه و آله و سلم ظاهر گردید باشق القمر افند که
بقوهٔ باطنیه ظاهر و هویدا فرمود جمع کثیر را در ظل
کلمهٔ شهاده و شریعت مقدسه خویش وارد و چنان نهضتی
در عقول و افکار اهالی آن خطه ظاهر و آشکار ساخت
که حشر و نشور موعود به ظهور موفور السرور آن حضرت جلوه
نمود از پرتو نورانیت باطنی و ظاهری آن وجود مقدس
ظلمت از جزیرة العرب برفت. و ارواح جامده شده نو
روح و ریحان حاصل کرد و بشاشت غریب هویدا گردید
کار بجائی رسید که اعراب موش خوار از خارج جزیرهٔ
عربیه قدم فرا نهاده فتح ممالک و کسب مفاخر نمودند
در دورهٔ اسلامیه چنان رفعت و عظمتی از برای مسلمانان
رخ نمود که امپراطورهای مهم آن دوره خاضع و مطیع

دیانت و سلطنت اسلامیه گردیدند و حکما و فیلسوفان
عظیم المنزله دران جامعهٔ عظیمه ظاهر و هویدا گشتند
و خدمات بزرگ بعالم انسانیت نمودند دیگر موفقیتی اعظم
ازاین از برای اقوام و طوایف دورهٔ ماقبل ممکن نمی شود

باب چهارم

در اخلاق و اندرزهای سودمند

علت بعثت انبیاء برای تهذیب و تکمیل نمودن اخلاق
بشر بوده چنانکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میفرماید انی
بعثت لاتمم مکارم الاخلاق. اخلاق چیزیست که
انسانرا از حضیض ذلت باوج جلال و سعادت جاودانی
میرساند. اخلاق جوهر تابناکی است که تمام سیادت و شهامت
و بزرگواری یک گروه و یک ملت از اثرات اوست.
شرافت. دیانت. سعادت. افتخار. صنایع. برتری.
شجاعت. شهامت. صداقت. امانت هر قوم و ملت
و مملکتی بسته باخلاق است. اخلاق و علم است که در
کالبد فلاسفه و دانشمندان جهان بجریان آمده باالاخره

آنهارا مجبور نموده تا در اوضاع عالم انقلاب فرمائی داد
اخلاق است که در اجسام افراد برجسته و نوابغ آدمی
بجوش و خروش آمده و آنهارا وادار نمود تا خود و قوم خودرا
از حضیض و بال و پستی باوج اقبال و سربلندی رسانیدند
اخلاق یکی از بزرگترین قوای متحرکه عالم است. در بهترین
جامعیت خود اخلاق فطرت و سیرت انسانی را بعالی
ترین طرز و شکل ظاهر و روشن می نماید - زیرا که اخلاق
آئینه افعال و کردار نوع بشر است. اخلاق سبب ترقی و
تعالی مملکت است تا وقتیکه اخلاق یک ملت فاسد
نشده است یعنی تا زمانیکه افراد یک ملت متدین بدیانت
و در تحت قانون و اخلاق مذهبی باشند یعنی شجاع و دلیر
پاک و دانا و حق گو می باشند آن ملت باعلی درجه سعادت
و فیروزی ارتقاء می نماید ولی از طرف دیگر بمجرد آنکه اخلاق
خوب افراد آن ملت فاسد گردید یعنی عیاش - دزد -
دروغگو - فحاش - کاهل - وافوری گردید - آن ملت

در پست ترین درجه محسوب میگردد و آن مملکت با
منتهای خواری و ذلت میرسد اگر صفحات تاریخ را
که آئینه اعمال گذشتگان و عبرت آیندگان است
ورق زنیم صحت بیان فوق را معلوم توانیم نمود -
رومیها تا وقتیکه اوصاف حمیده را دارا بودند باعلی
درجه مدارج ارتقاء رسیدند و مملکتشان بحدی وسعت
پیدا کرده بود که شهر روم را ملکه جهان می گفتند
ولی از همان روزیکه مملکت مقدونیه را حاصل نمودند
اوصاف حمیده خودرا ترک گفته اخلاق رذیله یونانیان را
شعار خود نمودند و بدین سبب سلطنتشان رو بانحطاط
آورد و بالاخره معدوم گردید - از مسئله دور نرویم
تاریخ ایرانیان شاهد این قول است هر سلسله از شاهان
قدیم ما تا وقتیکه عیاش جان ترس کاهل و آواره
نگردیده بودند ممالک مختلفه را فتح نمودند ولی بدبختانه
مرض عیاشی و کاهلی و جان ترسی ما را از اوج ترقی
بقعر ذلت و خواری انداخت . اخلاق یک ملتی

که قریب ۲۰۰ سال است رو بفساد آورده و حالا
بکلی از آثار تمدن و انسانیت عاری گردیده است چطور
باید اصلاح نمود این یک مسئله ایست بسیار مهم و
ممنونم اگر در این میدان وسیع بفراغت مرکب تاخت
ولی تا اندازه که در این موضوع عقیده داریم اینک نظریات
خود را بطور اختصار برای خاطر هموطنان عزیز شرح میدهیم
بلکه جلب توجه اولیای امور شده وسائل تهذیب اخلاق
را برای نسل آتیه فراهم آورند - اولاً باید دانست
که نفوذ مادر در تعلیم و تربیت اولاد خیلی دخیل است
یعنی تربیت خانگی یکی از بهترین و مهمترین مدارس
تهذیب اخلاق است - سرآمد مدارس و تعلیم و تربیت
دامان مادر عزیز است - اینجا است که انسان تعلیم
حقیقی یعنی تهذیب اخلاق را حاصل بنماید - بعقیدهٔ
من یک مادر خوب تربیت شده بهتر از هزار معلم
مدرسه است برای طفل - یعنی کارهائیکه یک مادر خوب
در تعلیم نمودن تهذیب اخلاق میتواند انجام دهد

صدها معلم مدارس متفقاً نمی توانند از عهدهٔ آن
برآیند - ناپلیون کبیر در ضمن مکالمه با (مادام کمپان)
گفت سیستم قدیم تعلیم و تربیت مدو ملت را دو الهیت
آن چه چیز است که ملت بوسیلهٔ آن میتواند تعلیم و
تربیت حقیقی را حاصل نماید (مادام کمپان) در جواب
گفت (مادر) آن هانا تعلیم و تربیت دختران است
وقتیکه مادر تعلیم و تربیت یافت انوقت میتواند
اولاد خود را بطور خوبی تعلیم و تربیت نماید ناپلیون
ازاین جواب صحیح و درست متعجب گردید گفت راست است
در یک لفظ مختصر یک سیستم تعلیم بسیار خوبی درج است
پس ازاین جد ساعی باشید که دختران تعلیم و تربیت
باصول صحیح حاصل نمایند تا بدانند اولاد عزیز خود را
چگونه تعلیم داد - ناپلیون ترقیات محیر العقول خود را
بنفوذ و تربیت مادر خود نسبت داده است -
بزرگترین مدارس برای تعلیم اطفال (یعنی پسران و دختران)
آن خانه است که در آن نشو و نما مینمایند - اینجا است

که انسان

که انسان تعلیم حقیقی خود را که اخلاق باشد حاصل نماید
اگر اخلاق و رفتار مادر خوب نباشد اولاً همان رفتار
مادر خود را شعار نموده طریق مشی خویش را در همان طفولیت
معین مینماید. یکی از شعرای معروف انگلستان
میگوید همانطوریکه صبح آینه روز است یعنی از
مشاهده حالت صبح حالت روز را می توانیم دریافت
نمائیم. طفولیت آئینه بشریت است یعنی کردار و
افعالی را که انسان در سن هفت سالگی شعار و عادت
می نماید در عمر هفتاد سالگی هم همان عادات را با خود
خواهد داشت. چون اغلب ها در ان تربیت نشده
و از علم بهره نبرده اند بچه های خودشان را در طفولیت
عادات به بعضی افعال و حرکات شنیع میدهند
طفل هم میز نیست که تشخیص خوب و بد بدهد این است
که از همان طفولیت آن عادات را شعار خود داشته
در بزرگی بی تربیت و بد اخلاق میشود. پس بر والدین
لازم است که اطفالشان را در طفولیت تربیت داده

وبطوری ساعی باشند که سخنان معقولانه و
مؤدبانه بآنها تعلیم دهند تا در بزرگی از ثمره اولادشان
کامیاب گردند

اندرزهای سودمند

۱ - خداوند تبارک و تعالی و انبیاء و بزرگان
دین را اطاعت نما و هرچه میفرمایند پیرو احکام باش
اگر خدا را منظور داشتید بدانکه همیشه رستگار
و بسعادت جاودانی نائل میگردید. تمام عالم
با تو دشمن باشند باک ندار و اعتنا مکن چون رضایت
خدا را بر سخط مخلوق مقدم داشتید او همیشه همراه
بود و ترا از شر دشمن نجات دهد. ید الله فوق ایدیهم

۲ - همیشه طالب علم و کمال باش. اهل علم هرجا
که رود احترامش کنند و در نزد همه کس قرب و منزلت دارد
و تعظیم و تکریمش نمایند بی علم هرجا که رود خار و ذلیل است
و جز ندامت و حسرت چیز دیگر ندارد.

۳ - پادشاه بمنزله روح مملکت و حافظ و حارس

اموال ناس و نفوس ناس و ناموس ناس میباشد اطاعت او امر او واجب است.

۴- هیئت تعقیب - قانون مقدس باش و حیثیات و عظمت قانون را از دست مده.

۵- پادشاهان پدر یتیمانند باید که بیشتر از آن غم خورند یتیم را که پدرش.

۶- قومیکه با طاعت حق مشغولند همت بجانب ایشان مصروف دارد و توفیق خدمت ایشان را فرصت شمارد که همت پارسایان دولت و مملکت حمایت کند

۷- فایده خرد آن است که چون راه حق گم کنی او ترا بجاده راستی کشد و چون غمگین شوی انیس تو باشد و چون در وقایع بایست طلب زد دستگیرت شود و چون بروز درویشی افتی سرمایه تو اگر بیت بخشد و چون [illegible] در کشف حقایق [illegible] دارد.

۸- خردمند آن کس [illegible]

تحمل بشناسد و تواضع با فرودستان از کرم داند عفو وقت قدرت واجب شناسد - کار جهان آسان گیرد و چون احسانی بیند باندازه آن پاس دارد و چون بدی بیند بر آن صبر فرماید و اگر او را بنکوهند از اخلاق بد دوری کند تا در میان مردم باشد روشنائی بخشد - چون بکنار نشیند بچراغش طلبند. لذا بهر صلاح خود فساد دیگری نخواهد و در تحصیل نا آمده سخت نکوشد و تلافی گذشته را رنج بر دل ننهد - در نایافت مراد اندوهگین نگردد - در رسیدن آن شادی نیفزاید.

۹- سه عادت از عادت جاهلانست یکی خود را بی عیب پنداشتن دوم دیگران را در مرتبه دانش از خود فروتر پنداشتن - سوم بعلم خویش خرم بودن و خود را در غایت کمال انگاشتن.

۱۰- اگر عیب دیگران جوئی دهم خویش بینی از عیب

عیب خویش و هنر دیگران غافل مباش که هر که
بر عیب خویش و هنر دیگران واقف نشود هرگز از عیب
پاک نگردد.
۱۱ـ دامنی که از عیب پاک است و زبانی که بر او
دروغ نرود کسی که نادان نباشد از خندیدن کسی باک ندارد
۱۲ـ راز چیزی است که بلای آن در نگاهداری آن است
و هلاک آن در افشاء.
۱۳ـ دو عادت از لوازم نادان است ـ یکی آنکه
سیم خود بکسی وام دهد که بفراغت از او نتوان گرفت
دوم آنکه راز خویش باکسی گشاید که در حفظ آن محتاج
بسوگند باشد.
۱۴ـ دو چیز بر یک حال نپاید یکی دولت در طالع
دوم جان در تن که هر دو را اندازه معلوم است
۱۵ـ شکم که سیر باشد غم گرسنگی مخور که بسیار
سیر هستند که پیش از گرسنه شدن مرگشان در رسید
و چون تن پوشیده گشت اندوه برهنگی مبر که بسیار

برهنگان دیده شده که از پوشیدن تن و پوشیدگان
پیش از برهنه شدن که نماندند و لباسی جز کفن نه
پوشیدند و اندیشه خرج در دل مکن که بسیار از مردم دیده
شده که در طلب زیادتی رفتند و مال اندک از ایشان نماند
۱۶ـ از تنگی جای خود میندیش و از مال مردم حسرت
مبر و تنگدل مباش که چون مرگ در رسد کاشانه گدایان
و کاخ خسروان درهم شکند و به پیچد شکل کومه بیوه زنان
۱۷ـ چون بدی پیش آید از بدتر از آن بترس.
۱۸ـ دست از نجاست این جهان بشوی چون آن را
ستایش کنی نپذیرد و اگر بنکوهی باک ندارد بی سببی
بدهد و بی موجبی باز ستاند ـ بوعده که کند امیدوار
مباش که وفا ندارد از عقد دوستی که بندد توقع
ثبات نشاید کرد ـ مبادا که این را دوست خود نمائی
که چون در آید تا فرش خانه نروبد بیرون نرود.
و بدانکه ظلم و جور بر تو از هر دشمنی که دانی میسر است
چه وقت مغلوبی از دشمن توانی گریختن ـ امّا

حرص چون دست یافت چند انکه از او گریزی باز پس و پیش تو بیاید اگر از در پرورشش کنی از روزن درآید و چون درآویخت هرچند فریاد کنی خلاصت ندهد و تا هلاکت نکند از تو باز نگردد.

۱۹ - حسود از نعمت حق محروم و بنده بی گناه را دشمن میدارد.

۲۰ - هرکه در پیش سخن دیگران افتد تا پایه فضلش بدانند پایه جهلش معلوم کنند.

۲۱ - نه هرکه بصورت نیکوست سیرت زیبا دارد.

۲۲ - نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست ولی شنیدن رواست

۲۳ - دوستان آزردن مراد دشمنان برآوردن است

۲۴ - دین را نگاه داشتن نتوان الا بعلم و ملک بحلم.

۲۵ - روز قیامت همه کس متحیر است مگر آنهائیکه در دنیا از خدا ترسیده و آزار دل خلق خدا ننموده اند

۲۶ - هرکس از تو ایمن نباشد از او ایمن مباش که [illegible] از او بدی [illegible]

۲۷ - [illegible] در دفعا[illegible] مردمان بدگوئی می کنند آشنا مباش

مباش و باوی دوستی منما که ترا بخسران میرساند.

۲۸ - با دوست و دشمن طریقه احسان در پیش گیر که دوستان را مهر و محبت بیفزاید و دشمنان را عداوت کم شود

۲۹ - هرگز دل کسی را آزرده منما تا روزگار دل ترا نیازارد

۳۰ - هرکه متیر سد و فرار میکند بواسطه فعل خبیثش میباشد

۳۱ - از دشمن ضعیف بترس و اندیشه کن که در وقت بیچارگی بجان کوشد.

۳۲ - تا توانی سعی کن که دست عطا بگشائی و فقرا و زیردستان را مساعدت و همراهی نما تا اگر در عسرت و سختی بمانی بتو همراهی کنند

۳۳ - آنچه را که از برای خود نمی پسندی از برای دیگران مپسند

۳۴ - هیچوقت دروغ مگو که دروغگو در انظار خوار و ذلیل است

۳۵ - همیشه خود را براستگوئی و درستکاری در جامعه معرفی نما تا محبوب القلوب خاص و عام گردی.

۳۶ - وفای عهد و قول خود را از دست مده تا در انظار دیگری بی اعتبار نگردی

۳۷ - هنرمندان را نیکو دار تا بی هنران راغب شوند و هنرمند گردند

۳۸ - همت مردی نه از جهان گیریست بلکه جهانداریست

دانا جهان بگیرد و نادان جهان بر دارد

۴۰- مردم بی خبر در زندگانی مرده اند و نیکوکار بمیرد و بنام نیک زنده باشد.

۴۱- چون دست یابی آن کن که اگر بر گردد تحمل مثل آن توانی کرد

۴۲- روزگار حیف روا ندارد و هر آینه داد مظلومان بدهد و دندان ظالم بشکند ای آن کسانیکه در خوابید ز بیداران بیندیشید

۴۳- عیش و طرب ناگزیر است چندانکه وظائف طاعات و صالح رعیت در آن مستغرق نشود.

۴۴- تا توانی بطریقیکه میسر شود از معصیت بپرهیز و دل را بقضا و قدر حق تسلیم نما.

۴۵- همچنانکه از زهر مار و عقرب در حذر میباشی از آه خستگان و دعای مظلومان و دل شکستگان و ناله مجروحان در حذر باش که انتقام گیرنده حقیقی انتقام خواهد گرفت و داد مظلوم را از ظالم میگیرد.

۴۶- دانا نزد نادان حقیر تر نماید باشد که نادان بچشم دانا

۴۷- هر کس در اول امر پایان کار ننگرد همیشه پراگنده

دل و بی سامان باشد

۴۸- هر که نفع خویش در ضرر دیگران جوید و از آن منفعت حاصل شود تمتعی نباشد و اگر منفعت نجوید به ستمکاری بدنام شود.

۴۹- در مباشرت سه کار اندیشه نباید کرد و جز تجاسر بجائی نرسد و وقت تصبر از پیش نتوان برد- یکی تجارت دریا- دوم با دشمن آویختن بوقت کار- سوم طلب سروری کردن.

۵۰- کارهای جهان بعضی بشجاعت و مردانگی و بعضی بدانش و زیرکی و بعضی بشکوه و هیبت و بعضی بحسن اخلاق پیش رود.

۵۱- اگر خواهی عیب تو بر تو واضح گردد از دوستانت مپرس که آنان بتو نگویند از دشمنانت تفحص کن تا بتو گویند

۵۲- با دانایان و خردمندان کار آزموده که مراتب علم و عقلشان از تو بیش باشد دوستی کن

وازدوستی نادان ایمن مباش و حذر کن که جز جهل چیزی نیابی.

۵۳ - دوستی را در امتحان و سختی بشناس و در وقت واحتیاج درچه قضیه نیازمائی اعتماد بر دوستی او مکن.

۵۴ - اقسام دوستی مختلف است. بعضی برای آن باشد که از تو طمع کنند تا او را بمطلوبی رسانی چون بمقصود نرسد آن دوستی برخیزد و شاید بدشمنی بینجامد. نوع دیگر دوستی میان اقربا و خویشان است مثلاً خویشی از خویش دیگر فزونی دارد و ناقص خواهد که بکامل رسد و کامل خواهد که بر نقصان او بیفزاید تا هر دو بمعاونت یکدیگر برخیزند قسم دیگر دوستی آنست که چون بلائی نازل شود به ابتلاء دوستان آزادی خویش طلبد. دوستی دیگر آنست که از روی شهوت خیزد.

۵۵ - بهترین چیزها از برای انسان صبر و قناعت است که اگر داری و بلاهی شکر گویند و اگر نداری و نبهی شکیبائی و خرسندی نمایند و اگر همه روی زمین دشمن تو شوند از فرمانبری تو سر نپیچند.

باب پنجم در مدنیت

بشر از نخستین روزیکه در بیابان های پر خوف و خطر زیست و در دیار وحشت و جهالت زندگانی خویش را با بیابان و جنگلگری و بربریت و جهالت که در نهاد آنها بر حسب استعداد ایجاد شده بود ادامه میداد بطوری توحش و تفرق میان آنها حکمفرما بود که از جنس خود هراس میکردند و از یکدیگر گریزان و همه مشغول قتل و غارت و نهب و قطع طرق و قطع رحم و خونخواری بودند که آنی نمی آسودند رفته رفته احتیاجات و مصائب زندگانی آنها را مجبور باجتماع نمود که بمساعدت و معاونت یکدیگر ضروریات بقاء و مشکلات حیات را مرتفع سازند بالاخره قانون اصول زندگانی را در میان خود با احساس وجوب کون نظامات برای خویشتن تشخیص و مقرر داشتند شدت احتیاج اصول تعاون مسبب گردید که در امور سیاسی و معیشتی قانونی وضع کنند که هر فردی از افراد در تحت آن قانون زندگانی نموده تا مال و جان و ناموس ایشان در معرض خطر نباشد

و عملاً حس نمودند و فهمیدند که بایستی دستهای غارتگران
و اشرار و جنایتکاران قوم و مسببین سیه روزی جامعه را قطع
نمایند - خورده خورده در میان نوع بشر نوابغی بعرصه ظهور آمده
عادات و حرکات مضرّه که برخلاف مصالح ملی و مخل نظام
عالم بود از میان برداشته و خدمات شایانی نسبت بجامعه
انجام میدادند رفته رفته از پرتو خدمات آنان تمدّن و
انسانیت و علم و اخلاق نزد مردم پیدا شد. از طرف دیگر
اصول تنازع بقاء که در نهاد بشر برحسب استعداد ایجاد
شده بود برای تعالی و ترقی یکدیگر محرّک عمده گردیده و طوایف
مختلفه را بجان یکدیگر انداخته هر قوی ضعیف تر از خود را
منهدم و معدوم و مال او را بحیطه تصرف در میآورد -
این بود که حضرت باریتعالی انبیاء را باقتضای وقت و
اجازه محیط فرستاد مردم را از ظلمت جهل و وحشیگری نجات دهند
انسان مدنی الطبع واقع شده یعنی طالب
اجتماعند که این اجتماع را تمدن خوانند چون اکثر مردم

بواسطه جهل و نادانی نفس مظهر اخلاق ذمیمه و صفات رذیله
میگردند بعضی که از برخی قوی ترند بحسب قوّت باموال
و شوکت طالبند که اکثر مردمان ضعیف را در قید خدمت
خود درآورند و از حرص و طمع میخواهند محصولات دیگران
را در تصرف خود بیاورند بدین جهت حضرت باریتعالی
موافق عدل و حکمت قانونی برای انتظام معاش آنها
مقرر فرموده که برحسب آن قانون بحق خود قانع شوند.
و دست تصرف از حق غیر کوتاه دارند و از برای تعیین و اجرای
آن قانون وجود شخص کامل مکمّل که پیغمبر بوده باشد فرستاد
تا آن قانون که اوامر و نواهی الهی است و متعلق بمصالح
معاش و معاد بشر میباشد اجرا نماید. همچنین از برای حفظ
آن اوامر و نواهی که جزء شریعت آن رسول است وجود
سلطان یا حاکمی ضرورست که الملک والدین توامان
زیرا که آزادی دنیا و نجات عقبی منوط باساس سلطنت و
قانون شریعت است برای حیوانات بارکش و سواری
یک لجام کافی است ولی از برای توسن نفس انسان

دو لجام که یکی خوف از تازیانه شریعت باشد و دیگر بیم
از ضرب شمشیر سلطنت. در شناختن احکام تکلیفیه که از
برای نظام عالم و قوام بنی آدم است بوجود کاملی که
فرستاده حضرت حق است مردم محتاج اند که آن احکام را
تلقین آنها نماید و برای حفظ شریعت حدود و ثغور مملکت
و استقلال ملت نگاهداری و شرافت قومیت و عظمت ملیت
سلطان لازم است که احکام مقدسه شریعت را حفظ
کند و حقوق ملت را از هر حیث نگاهداری نماید. شریفترین
خلق کسی است که سرافراز کند اطاعت احکام شرعیه و قواعد
سیاسیه بلیغه و شریرترین مردم کسی است که نه ترس
از سلطنت و نه خوف از خدا داشته باشد. کسی که معتقد
بآخرت نباشد و ترس از سلطنت داشته باشد وجود آن چندان
مضر نیست. هرکس باید حقوق خود را در جامعه بشناسد
و علم حقوق که در معنی دانستن سیاست مدن باشد الزم
و اهم علوم و فنون است زیرا که بدون دانستن این علم
و فن احدی بدرستی از عهده رتق و فتق امور مملکت بر نمی آید

و پیشرفتی چنانکه باید و شاید ننماید و چون کار ملک و ملت
مختل ماند کار دنیا بی سامان خواهد بود و بدون شرح و
بیان و اقامه دلیل و برهان علم حقوق (مدنیت) بهترین
وسیله و واسطه و اول علمی است که اجتماعات بشریه و طوایف
و اقوام ابرومند درست کار در تحصیل آن جانفشانی می کنند و با این
راهنمای دانا و مقام شناسی محتاط خود را از ضررهای کلی و غبنهای
فاحش محفوظ دارند. دانشمندان بزرگ و فلاسفه عالم که در تدوین
علم حقوق و فن سیاست مدن جهدی بلیغ و مجاهدتی کامل نموده
بصیرتی لایق و حقی داشته و از افادات سودمند و افاضات شامله
خویش منتی عظیم بر سر جهانیان گذاشته و امروزه بخوبی حس نموده یعنی
پی برده اند که احتیاج ما بدریافت این دانش و علم بدرستی معلوم
و محسوس گشته و تمام مردم فواید و مزایای آن را خوب فهمیده اند.
علم حقوق یگانه مایه ارتقاء مملکت و بزرگترین عامل سعادت
ملت است. علم حقوق مایه تهذیب اخلاق جامعه مردان و
بهترین نگهبان ناموس دوشیزگان است. علم حقوق باعث
اصلاحات توده این مرز و بوم و مؤثرترین تقویت روح معارف

در کالبد این کهن جایگاه بخت شوم است. علم حقوق نزدیک ترین جاده باوج شاه راه مدنیت و نیکوترین وسیله جامعه برای کامرانی بروح ادب و شرافت خواهد بود. هر ملت و مملکتی که توانست بیشتر اعتصاب عوامل برومند معارف را در بین نونهالان مرز و بوم خود تقویت دهد سریعتر از قعر ذلت و بدبختی و جهالت که مهمترین مخلل روح قوای مدنیت کشور است نجات یافته و با نتیجه قدر و دانش خود را بسر منزل اوج شرافت خواهد رسانید.

همین علم بوده که امروزه بزرگان عصر و فیلسوفان دهر را مبدء و معاد متوجه نموده و از برای سکر امکانی خود قوه مافوقی را قائل شده اند

همین دانش بوده که فلسفه قاطبه قوانین اسلامیه را مثل شمس طالع هویدا نموده و در مقابل آن اول متفنن عالم سر سجده خم نموده اند.

بالاخره بواسطه این علم بود که دنیای کنونی رونق مدنیت بخود جلب کرده و سعادت ازل را در صفحات تواریخ برای خود نقش بسته است

علم حقوق. علم بقوانینی است که برای انتظام هیئت اجتماعیه بشر وضع شود و باید بقوه جبریه و قهریه مجری گردد. علم حقوق بر دو قسم است. خارجی و داخلی.

حقوق خارجی قوانینی است که راجع میشود بر روابط دول با یکدیگر و آن را حقوق بین الملل گویند. حقوق داخلی عبارت از قوانینی است که ترتیب اختیارات دولت و تعیین حقوق ملت بموجب آن قوانین میشود.

اساس دولت بر سه قسم است. استبداد یعنی دولت بی اساس. مشروطه یعنی سلطنت ملی. جمهوری

استبداد. آنستکه پادشاه و صاحبان قدرت خودسر و مختار مطلق باشند و اعمال آنها مقید بقید قانونی نبوده باشد.

مشروطه. آنستکه قدرت از طرف ملت در دست یکنفر باشد و سلطنت در خانواده او موروثی باشد آن یکنفر باید مقید بقید قانون باشد که ملت برای خود انتخاب نمایند

جمهوری. آنستکه قدرت در دست جماعتی باشد و رئیس بحسب مدت معینی برای ایشان بطور انتخاب تعیین شود.

خیلی مایل بودم که در این باب مطالب را بیش از این گنجانش دهم چون مجالی بدست نیامد لذا آقایان را در آتیه وعده میدهد که کتابی بطور جامع در موضوع مدنیت تالیف نموده بلکه خدمتی بابناء نوع خود نموده باشد

در خاتمه تاییدات و موفقیت هموطنان عزیز را از خداوند متعال خواستار است

۲

هو

کتاب دوره تمدن

تالیف یگانه ادیب و فاضل دانشمند
جناب مستطاب فخامت نصاب آقا
میرزا محمد جواد خان هوشمند بوشهری

برحسب امر مؤلف معظم دام اقباله و افضاله
در مطبع محمدی شیراز بزیور طبع آراسته گردید

کتبه میرزا علیخان معارف

۱۳۴۶

در ابن ...

۲۹۷
۱۴۸/
ه
۸۲۶
ر
۱۳۳۴